

غدیر؛ از آدم تا خاتم

علی اصغر رضوانی

بسم الله الرحمن الرحیم

غدیر از آدم تا خاتم

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

غدیر از آدم تا خاتم

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی علی اصغر، ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : غدیر از آدم تا خاتم/ تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۱۱۰ص.

فروست : سلسله مباحث یادمان غدیر

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۱۷۴-۲

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۹ (فیپا).

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : Ali ibn Abi-talib, Imam I

موضوع : غدیر خم

موضوع : امامت -- جنبه های قرآنی

موضوع : ولایت -- جنبه های قرآنی

موضوع : پیامبران -- جانشینی

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵/ر۶غ۳۵ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۲۷۱۹

ص:۱

اشاره

مقدمه ناشر

غدیر محور همبستگی اسلامی و زیربنای تفکّر شیعی است. غدیر تبیین کننده جریان اصیل وصایت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله می باشد که اسلام راستین را تداوم بخشید و زلال معرفت، ولایت، تسلیم و رضا را در جان مؤمنین جاری و حیات ثمربخش را به آنان هدیه نمود.

غدیر در طول تاریخ مورد بی مهری هایی از طرف دوستان و مورد تهاجم از طرف دشمنان دین قرار گرفت ولی با عنایت و تدبیر پیروان واقعی غدیر حفظ و فرهنگ شد. هم اکنون که در نظام مقدّس جمهوری اسلامی همّت مسؤولان و مردم متدین ایران اسلامی بر غدیری شدن تمامی این سرزمین اسلامی است، بر آن شدیم مجموعه پیش روی که توسط استاد ارجمند حاج علی اصغر رضوانی تألیف گردیده را به زیور طبع بیاراییم.

امید است مورد قبول حضرت حقّ و توجّه مولایمان حضرت حجّت «عجل اللّه تعالی فرجه الشریف» قرار گیرد.

لازم است از عنایات ویژه تولیت محترم حضرت آیت اللّه وافی و دیگر عزیزان همکار در مجموعه انتشارات برادران دیلمی، امیر سعید سعیدی، آشتی، بخشایش، تلاشان و ... در به ثمر رسیدن این مجموعه فعالیت نموده اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء اللّه خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

باید به یک اصل مهم در شرایع و ادیان الهی توجه کرد و آن، اصل وصایت است که انبیای گذشته از حضرت آدم علیه السلام تا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله همگی وصی و جانشین داشته اند و به دستور وحی به اصل وصایت و تعیین وصی عمل کرده اند. این موضوع در قرآن کریم، در شرح حال پیامبران و نیز به صورت کلی بارها یاد شده است. از طرف دیگر در قرآن کریم تصریح شده است که سنت الهی تبدیل و تحویل و دگرگونی بردار نیست. بنابراین پیامبر ما صلی الله علیه وآله نیز باید مانند دیگر پیامبران به دستور وحی به اصل وصایت عمل نماید و وصی و جانشین خویش را به امتش معرفی کند تا به سنت غیر قابل تبدیل الهی عمل شده باشد. پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله به اقتضای پیامبری و به امر خداوند متعال وصی خود را معرفی نمود و جز این هم نمی توانست انجام دهد؛ زیرا که خداوند می فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً».

پایه اصلی تشیع بر قایل بودن به عصمت و لزوم وصی برای پیامبرصلی الله علیه وآله و تعیین آن از جانب خداوند به وسیله پیامبرصلی الله علیه وآله است که در قرآن کریم و روایات به آن تصریح شده است. جا دارد به این موضع به طور اختصار بپردازیم.

علی اصغر رضوانی

ص:۹

قرآن و ضرورت وجود حجّت در هر زمان

قرآن و ضرورت وجود حجّت در هر زمان

از موضوعـات مورد اختلاف بین علمای عامه و شـیعه مسأله ضـرورت وجود حجّت خـدا و ولیّ اللّه الاعظم و قطب عالم امکان در هر زمان تا روز قیامت است؛ خواه این حجّت نبیّ باشـد یا امام. علمای عامه این مسأله را قبول ندارنـد ولی علمای شـیعه، به تبع ادله عقلی و نقلی بر این موضوع پافشاری می کنند.

برای اثبـات ضـرورت وجود حجّت، از طریق عقـل و قرآن و حـدیث می توان آن را به اثبـات رسانـد ولیکن ما در اینجا تنها به مبحث قرآنی آن اشاره می کنیم:

۱ – آیات «لیله القدر»

۱ – آیات «لیله القدر»

قرآن کریم در دو سوره به موضوع «لیله القدر» و نزول قرآن و ملائکه و روح در آن شب اشاره کرده است.

الف) سوره قدر

«إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَـدْرِ * وَما أَدْراکَ ما لَیْلَهُ الْقَدْرِ * لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَـهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ * سَـلامٌ هِیَ حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ»؛ «ما آن [قرآن] را در شب قـدر نازل کردیم. و تو چه می دانی شب قدر چیست؟! شـب قدر بهتر از هزار ماه

ص:۱۱

است. فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای [تقدیر]هر کاری نازل می شوند. شبی است سرشار از سلامت [و برکت و رحمت] تا طلوع سپیده.»

از سوره فوق به خوبی استفاده می شود که ملائکه در هر شب قدر به جهت تمام امور بر زمین فرود می آیند. به این موضوع در سوره دخان نیز اشاره شده است.

ب) سوره دخان

«حم * وَالْکِتابِ الْمُبِینِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرِینَ * فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ»؛(۱) «حم. سوگند به این کتاب روشنگر. که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره انذار کننده بوده ایم. در آن شب هر امری بر اساس حکمت [الهی] تدبیر و جدا می گردد.»

شکّی نیست که ملائکه در زمان حیات پیامبرصلی الله علیه وآله بر آن حضرت نازل می شدند، و لذا او محلّ امور تکوینی و تشریعی بوده است، ولی سخن درباره بعد از وفات آن حضرت است، و سؤال این است که آیا تا کنون در هر شب قدر، ملائکه بر زمین فرود آمده و خواهند آمد؟ یا با انقطاع وحی بر پیامبرصلی الله علیه وآله نزول ملائکه در شب قدر نیز منقطع گشته است؟ در صورتی که جواب مثبت باشد، سؤال دیگری مطرح است و آن این که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ملائکه بر چه کسی نازل شده و فرود می آیند؟

نسبت به سؤال اوّل می گوییم: در سوره قدر جمله به صورت مضارع «تنزّل» به کار رفته است که دلالت بر دوام و استمرار دارد، خصوصاً آن که باب «تفعّل» نیز این معنا را می رساند آن گونه که علمای ادبیات به آن اشاره کرده اند.

خلاصه مطلب این که: ماه رمضان تا روز قیامت استمرار دارد، و لذا لیله القدر نیز تا روز قیامت استمرار و ادامه دارد

۱- ۱. سوره دخان، آیات ۱ - ۴.

و در نتیجه فرود آمدن ملائکه و روح هم تا روز قیامت ادامه دارد.

مفسّر سنّی رشید الدین میبدی می گوید: «علما و مفسّران در وقت «لیله القدر» اختلاف کرده اند: برخی معتقدند که تنها در عصر رسول خداصلی الله علیه وآله بوده و بعد از او برداشته شده است. ولی عموم صحابه و علما می گویند: «لیله القدر» تا روز قیامت باقی است.» (۱)

شیخ طبرسی از ابوذر غفاری نقل می کند که فرمود: به رسول اللّه خدا صلی الله علیه وآله عرض کردم: «آیا لیله القدر چیزی است که در عصر انبیا است که ملائکه و روح در آن شب نازل می شوند و بعد از وفات آن ها برداشته خواهد شد؟ حضرت فرمود: خیر، «لیله القدر» تا روز قیامت دوام و استمرار دارد.» (۲)

نسبت به سؤال دوم می گوییم: سؤال ما از منکرین وجود امام کامل و معصوم در هر عصر و زمان این است که: این ملائکه و روح که در هر سال در شب قدر بر زمین فرود می آیند، بر چه کسی وارد می شوند؟ چاره ای نیست که انسان با کمترین تأمّل و تدبّر به این سؤال این گونه پاسخ دهد که در هر زمان باید امام کامل و معصومی باشد تا محلّ نزول ملائکه و روح گردد.

و لذا امام باقرعلیه السلام بنابر نقلی فرمود: «ای گروه شیعه! با خصم خود

۱- ۲. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۵۹.

۲- ۳. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۰۶؛ نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۲۰، ح ۳۹.

به سوره «انّا انزلناه» استدلال و احتجاج کنید که پیروز خواهید شد، پس سوگند به خدا که این سوره از برای حجّت خدای تبارک و تعالی بر خلق بعد از رسول او است، این سوره همانا مدرک دین شما، و نهایت علم ما است. ای جماعت شیعه! با آیه «حم * وَالْكِتابِ الْمُبِينِ * إِنّا أَنْزَلْناهُ فِى لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ» بحث کنید؛ زیرا این آیات اختصاص به والیان امر دارد ... » (۱)

کلینی رحمه الله به سند خود از امام باقرعلیه السلام نقل می کند که فرمود: «به خدا سوگند، همانا هر کس که تصدیق کند لیله القدر را علم پیدا می کند که از برای ما است؛ زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله با اشاره به علی علیه السلام هنگامی که رحلتش نزدیک شد فرمود: «این ولیّ شما بعد از من است، اگر او را اطاعت کنید به رشد خواهید رسید، و لکن هر کس ایمان به آنچه در لیله القدر است نیاورد منکر به حساب می آید، و هر کس ایمان آورد و بر غیر رأی ما باشد، نمی تواند راست بگوید جز آن که اعتراف نماید که آیه برای ما است و ماییم مصداق آن. و هر کس که به این مطلب قائل نباشد دروغگو است؛ زیرا خداوند - عزّ وجلّ - بزرگ تر از آن است که امور را با روح و ملائکه بر شخص کافر فاسق بفرستد. اگر بگویند: آن ها را بر خلیفه ای که روی زمین است می فرستد، که حرف نا مربوطی است. و اگر بگویند: آنان بر کسی فرود نمی آیند، این حرف نیز صحیح نیست؛ زیرا هیچ گاه چیزی بر معدوم فرستاده نمی شود. و اگر بگویند - و زود است که بگویند -: این چیزی نیست، به طور حتم به گمراهی شدیدی دچار شده اند.» (۲)

۱- ۴. کافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲- ۵. کافی، ج ۱، ص ۲۵۲ و ۲۵۳، ح ۹.

وی هم چنین به سند خود از امام باقر صلی الله علیه وآله نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: «همانا در هر سال لیله القدر است، در آن شب امر یک سال نازل می شود، برای آن امر والیانی است بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله.

ابن عباس می گوید: آنان چه کسانی اند؟ حضرت فرمود: من و یازده نفر از صلب من که همگی امام و محدّثند.» (۱)

صدوق به سند خود از امام باقرعلیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که به اصحاب خود می فرمود: «به لیله القدر ایمان آورید؛ زیرا برای علی بن ابی طالب و یازده فرزند از نسل او است.» (۲)

از مجموعه احادیثی که در ذیل سوره قدر و سوره دخان وارد شده، به دست می آید که ملائکه و روح که فرشته ای خاص است در شب های قدر بر ولی عصرعلیه السلام نازل می شوند و مقدرات یک سال مردم را بر آن حضرت عرضه می کنند، و این امر در هر سال تکرار خواهد شد.

امام جوادعلیه السلام فرمود: «خداوند در ابتدای خلقت دنیا لیله القدر را خلق نمود، در آن شب اولین نبیّ و اولین وصی را آفرید، و به طور حتم حکم کرده که در هر سال شبی باشد که تفسیر و تفصیل امور بر مردم در آن شب نازل گردد ... »

آن گاه فرمود: «و به خدا سوگند! به طور حتم روح و ملائکه در شب قدر با تفسیر امور بر آدم فرود آمدند. و به خدا سوگند که آدم از دنیا نرفت جز آن که برای او وصیّ بود. و هر پیامبری بعد از آدم تفسیر امور در شب قدر بر او نازل می شد ... » (۳)

۱- ۶. کافی، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، ص ۲.
۲- ۷. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱، ح ۳۰.
۳- ۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۱.

ابن حجر مکّی در ذیل حدیث ثقلین می گوید: «در احادیث امر به تمسّک به اهل بیت علیهم السلام اشاره به عدم انقطاع شخصی است از اهل بیت تا روز قیامت که قابلیت و اهلیت برای اقتدا و تمسّک به او باشد، همان گونه که کتاب عزیز این گونه است، و لذا اهل بیت علیهم السلام به عنوان امان اهل زمین معرفی شده اند.» (۱)

مستفاد از آیات و روایات

آنچه از سوره قدر و دخان و روایاتی که در ذیل آن رسیده استفاده می شود عبارت است از:

۱ - ضرورت وجود نظام و تقدیر در عالم از اولین زمان خلقت، که «لیله القدر» ظرف تقدیر و تنظیم امور به شمار می آید.

۲ - ضرورت وجود قوّه و قدرت تنفیذی برای تقدیر که همراه ظرف تقدیر باشد.

۳ - ضرورت وجود حجّت که همان تنفیذ کننده مقدّرات به اذن خدا است و او خلیفه خدا، نبیّ یا وصیّ نبیّ است.

۴ - ضرورت وجود واسطه داخلی برای عالم که واسطه فیض الهی است، که عبارت است از ولیّ و حجّت خدا، و وجود او مقدّم بر وجود دیگران است.

۵ - ضرورت استمرار این سنّت الهی بدون وقفه تا پایان تاریخ بشریت.

۲ - آیات «شهادت و گواهی»

۲ - آیات «شهادت و گواهی»

از جمله آیاتی که دلالت بر ضرورت وجود امام معصوم در هر زمانی دارد، آیات گواهان و شهادت است.

۱- ۹. الصواعق المحرقه، ذیل حدیث ثقلین.

از آیات بسیاری استفاده می شود که خداوند در بین هر امّتی، کسی را به عنوان شاهد و گواه قرار داده تا در روز قیامت بر آن ها احتجاج کند. اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

۱ - «فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنا بِکَ عَلی هؤُلآءِ شَهِیداً»؛(۱) «چگونه است حال در [روز محشر] آن گاه که از هر طایفه ای گواهی آوریم و تو را [ای پیامبر] بر آنان گواه خواهیم.»

۲ - «وَیَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیداً ثُمَّ لا یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُوا وَلا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ»؛(۲) «و آن روز را که ما از هر امّتی گواهی برانگیزیم، آن گاه به کافران اجازه سخن داده نشود و توبه آنان نیز پذیرفته نگردد.»

۳ - «وَیَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ»؛(۳) «روزی که ما در هر امّتی از میان خودشان گواهی بر آنان برانگیزیم و تو را [ای محمّد] بر این امّت گواه آوریم.»

از این آیات استفاده می شود که در هر زمان و برای هر امّتی، خداوند افرادی معصوم از خطا و اشتباه قرار داده است تا در روز قیامت بر اعمال آن امّت گواهی دهند. کسی که قرار است شاهد باشد، در شهادتش نزد خداوند نباید اشتباه کند. اینان کسانی اند که در امر هدایت بشر حجّت خداوند در روی زمینند. حجّت باید عالم به شریعت و قادر بر هدایت خلق، و از طرفی محیط به اعمال قوم خود باشد تا به طور صحیح شهادت دهد. شاهد هر امّت و قومی باید زنده بوده، معاصر با آن قوم باشد همان گونه که قرآن از زبان حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند: «وَکُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً ما دُمْتُ فِیهِمْ

۱- ۱۰. سوره نساء، آیه ۴۱.

۲- ۱۱. سوره نحل، آیه ۸۴.

۳- ۱۲. سوره نحل، آیه ۸۹.

فَلَمّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ شَهِيدٌ»؛(۱) «و تا زمانی که در میان آنان بودم مراقب و گواه شان بودم ولی هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی.»

از این آیه استفاده می شود که اعلان نتایج شهادت و گواهی در روز قیامت است، ولی احاطه به مورد آن که همان اعمال مردم است در دنیا و در خلال معاشرت و حاضر بودن شاهد با امت خود است. به همین جهت است که شاهدی را که خداوند به او در روز قیامت احتجاج می کند باید هم عصر کسانی باشد که قرار است برای آن ها شهادت دهد. با این بیان نمی توان شاهدان بر امت ها را منحصر در انبیا دانست؛ زیرا انبیا همیشه وجود نداشته اند، بلکه آنچه ضرورت دارد، وجود شاهدی معاصر و زنده در هر عصر و زمان و برای هر امّتی از پیامبر یا امام و حجّت معصوم، تا در روز قیامت حجّت خدا برای مردم باشد و شهادت بر اعمال آن ها دهد.

فخر رازی در ذیل آیه: «وَنَزَعْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً» (۲)، می گوید: «مقصود از آیه این است که ما یک نفر را از هر امّتی امتیاز دادیم تا بر آنان شهادت دهد. برخی گفته اند که مقصود انبیا است، شهادت می دهند که دلایل را بر قوم شان ابلاغ نمودند، و در روشن نمودن آن ها نهایت کوشش را از خود به خرج داده اند، در نتیجه اگر کوتاهی وجود دارد از ناحیه خود مردم است ... برخی دیگر می گویند: بلکه آنان شاهدانی هستند که در هر زمان بر مردم شهادت می دهند که از جمله آن ها انبیایند.

۱- ۱۳. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۲- ۱۴. سوره قصص، آیه ۷۵.

این به واقع نزدیک تر است؛ زیرا خداوند به هر امّت و هر جماعتی این حکم، را تعمیم داده که از آن ها کسانی را به عنوان شاهد قرار دهد، لذا داخل می شود در این حکم زمان هایی که نبیّ وجود نداشت که از آن به عصر فترت تعبیر می شود، همانند زمان هایی که بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله آمد ... » (۱)

و نیز همو در ذیل آیه شریفه «وَیَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ»،(۲) می گوید: «هر جمع و قرنی که در دنیا حاصل می گردد، لازم است که کسی به عنوان شاهد در میان آن ها وجود داشته باشد. شاهد در عصر رسول صلی الله علیه وآله خود حضرت بود، به دلیل قول خداوند متعال: «وَکَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداآءَ عَلَی النّاسِ وَیَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً» (۳) و نیز لازم است که در هر زمانی بعد از رسول، شاهد در میان امّت باشد. از این بیان، روشن می شود که هر عصری خالی از شاهد بر مردم نیست، و آن شهید باید از خطا مصون باشد، وگرنه احتیاج به شاهد دیگری دارد و در نتیجه به بی نهایت منتهی خواهد شد، که این باطل است ... » (۴)

نتیجه این که: لازم است در هر زمانی که شاهدی معصوم در میان هر قومی باشد. حال در قوم حاضر، شاهد این امت کیست؟ آیا کسی غیر از امام زمان حجه بن الحسن المهدی علیه السلام است؟

صفات شاهد

از آیات قرآن صفاتی چند برای شاهد هر امّت در روز قیامت استفاده می شود:

۱- ۱۵. تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۱۲ و ۱۳.

۲- ۱۶. سوره نحل، آیه ۸۹.

۳- ۱۷. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۴- ۱۸. تفسیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۹۸.

۱ – شاهد از جنس بشر است:

در سوره نحل آمده است: «شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»،(۱) از این آیه و آیات دیگر استفاده می شود که شهید و شاهد باید از جنس خود بشر باشد، همان گونه که در آیات دیگر کلمه «من» تبعیضیه به کار رفته است: «من کلّ امّه»؛ یعنی شاهد همانند پیامبران از جنس بشر است، نه از جنس ملائکه، یا جن یا کتاب آسمانی یا لوح محفوظ. و این مؤیّد آن معنایی است که در آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ»،(۲) ذکر کردیم که امام در این آیه باید شخص باشد نه کتاب یا لوح محفوظ.

۲ – شاهد در هر زمان یکی است:

در آیات شهادت از صیغه مفرد استفاده شده است: شهیداً، همان گونه که در آیه سوره اسراء به این نکته اشاره شده است؛ زیرا می فرماید: «کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ». و این به نوبه خود دلالت دارد بر این که نمی توان شاهد بر هر امّت را، کلّ امّت اسلامی یا جماعت مؤمنینی که آمر به معروف و ناهی از منکرند، دانست؛ زیرا با وحدت شاهد که از آیه استفاده شد، سازگاری ندارد.

۳ – دارای احاطه علمی ربّانی باشد:

از آنجا که موقعیت شاهد، شهادت بر اعمال امّت خود به کفر و تکذیب یا ایمان و تصدیق است، و این ها حالاتی است قلبی؛ در حالی که حواس عادی که در ما وجود دارد و نیز قوای مرتبط به ما تنها متحمل صورت های افعال و اعمال است، لذا باید شاهد، احاطه غیبیه به امور بندگان داشته باشد. و از این جهت است که باید شاهد

ص:۲۰

۱– ۱۹. سوره نحل، آیه ۸۹.

۲– ۲۰. سوره اسراء، آیه ۷۱.

بر هر امّت، احاطه علمی ربّانی به حقایق اعمال بندگان خدا داشته باشد؛ زیرا ارزش اعمال در میزان الهی به نیّات و انگیزه های باطنی است. پس بایـد شاهـد از افراد عادی نباشـد، بلکه از کسانی باشـد که مورد تأییـد خاص خداوند بوده و از جمله کسانی باشـد که رضـایت الهی بر آن تعلق گرفته که از علم غیب مطلع گردد. و واضـح است که این کرامت سـزاوار همه امت نیست، بلکه خاص اولیای طاهرین از امت است ... (۱)

۴ – شاهد دارای علم کتاب است:

اطلاع یافتن از باطن های افراد برای شـهادت در روز قیامت، با اسـباب طبیعی و متعارف امکان پـذیر نیست، لذا به علم خاصـی احتیاج است که خداونـد متعال به برخی از بنـدگان خود عطا می کنـد تا بتوانـد بر اسـباب طبیعی فائق آید و بالاتر از آن ها بر اموری مطلع شود که آن اسـباب را راهی نیست، در نتیجه بایـد مرتبه ای از ولایت تکوینی را به اذن خداوند دارا باشد تا بتواند از اسـباب طبیعی گذشـته و به امور غیر طبیعی اطلاع پیـدا کند. این نوع از علم را که از اسـباب غیر طبیعی به دست می آید در قرآن از آن به «علم الکتـاب» تعـبیر شـده است. همـان گونه که در قصه آوردن تخت بلقیس توسـط آسف بن برخیـا از یمن به فلسطین در کمتر از یک چشم بر هم زدن، این علم خاص و ولایت تکوینی را مشاهده می کنیم. قرآن منشأ این قدرت تکوینی را که در حـدّ اعجـاز است اطلاـع آسف بن برخیا از «علم الکتاب» می دانـد و می فرمایـد: «قالَ الَّذِی عِنْـدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قالَ هذا

۱– ۲۱. المیزان، ج ۱، ص ۳۲۱.

مِنْ فَضْلِ رَبِّی»؛(۱) «کسی که نزد او دانشی از کتاب بود چنین گفت: پیش از آن که تو چشم بر هم بزنی، من آن را در این مجلس حاضر می کنم. ناگهان سلیمان تخت را در برابر خود حاضر دید و گفت: این نعمتی است از جانب خدا بر من.»

آصف بن برخیا وصیّ حضرت سلیمان علیه السلام بود. او خواست که به مردم بفهماند که حجّت بعد از او آسف است، لذا کاری کرد که از او تصرفی تکوینی که منشأ آن علم الکتاب است از او صادر شود تا مردم به او اعتماد نموده و او را حجّت بدانند.

نتیجه: کسی که قرار است شاهد بر قوم خود باشد باید نزد او «علم کتاب» باشد تا بتواند از طریق اسباب غیر طبیعی بر ضمایر افراد امت خود آگاهی داشته باشد. خداوند متعال می فرماید: «وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»؛(۲) «و کافران بر تو اعتراض کنند که تو رسول خدا نیستی، بگو تنها گواه بین من و شما خدا و کسانی که نزدشان علم کتاب است خواهد بود.»

از روایات فریقین که در ذیل این آیه و آیات شهادت وارد شده به خوبی به دست می آید که مقصود از شاهد در هر امّت امام معصوم است که اوّل آن ها در این امت علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر آن ها حضرت مهدی علیه السلام می باشد.

کلینی به سند خود از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ۴۱ از سوره نساء نقل می کند که فرمود: این آیه تنها در امّت محمّدصلی الله علیه وآله نازل شده

۱- ۲۲. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲- ۲۳. سوره رعد، آیه ۴۳.

است؛ زیرا در هر قرنی از آنان امامی است از ما که شاهد بر آنان است، و محمّدصلی الله علیه وآله نیز شاهد بر ما است.(۱)

صدوق در «معانی الاخبار» به سندش از ابو سعید نقل می کند که از رسول خداصلی الله علیه وآله در مورد آیه: «قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ» سؤال نمودم، فرمود: او وصیّ برادرم سلیمان بن داوود است. عرض کردم: ای رسول خدا! مقصود از آیه «قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» کیست؟ فرمود: آن برادرم علی بن ابی طالب است.(۲)

۳ – آیه انذار

۳ – آیه انذار

از جمله آیاتی که از آن ها ضرورت وجود امام معصوم در هر عصر و زمانی استفاده می شود، آیه انذار است.

خداوند متعال می فرماید: «وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّه إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»؛(۳) «کسانی که کافر شدند می گویند: چرا آیه [و معجزه ای] از پروردگارش براو نازل نشده؟! تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.»

از صریح آیه فوق استفاده می شود که به طور عموم برای هر قومی هدایت کننده ای است به حقّ و حقیقت که در هر عصر و زمانی باید وجود داشته باشد. این حقیقت با آیات دیگر و روایات معتبر و براهین عقلی سازگاری دارد؛ زیرا مقتضای ربوبیت الهی آن است که خداوند متعال در هر عصر و زمانی برای مردم حجتی قرار

۱- ۲۴. کافی، ج ۱، ص ۱۹۰.
۲- ۲۵. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۸۸.
۳- ۲۶. سوره رعد، آیه ۷.

دهـد تا آنان را به حقّ و غایت و هـدف از خلقت، هـدایت و رهنمون سازنـد. خداونـد می فرماید: «الَّذِی خَلَقَ فَسَوّی * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدی ؛(۱) «همان خداوندی که آفرید و منظّم کرد و همان که اندازه گیری کرد و هدایت نمود.» این سنّت در نوع انسان نیز جـاری است؛ به این معنـا که خداونـد مردم را خلـق نمود و هر چیز را در جـای خود قرار داد، و تقـدیر نمود که آنـان را به کمالاتشان راهنمایی کنـد. و به طور حتم این هدف را از راه اسـباب طبیعی که همان وجود هادیان معصوم از هر خطا و اشـتباه است، دنبال می کند.

«هادی» در اصطلاح قرآن

آیه فوق دلالـت دارد بر این که زمین هیـچ گـاه از هـادی به حقّ خـالی نمی گردد، خواه نـبیّ باشـد یـا غیر نبیّ. اطلاـق آیه در «وَلِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ» حصـر مصداق هادی را در انبیا نفی می کند، همان گونه که زمخشـری در ذیل آیه شـریفه در تفسیر «کشّاف» به آن اشاره کرده است؛ زیرا در غیر این صورت لازم می آیـد در عصـر هایی که از نبیّ خالی است، حجّت و هادی برای بشـر وجود نداشته باشد.

هادی اوّل در اصـطلاح قرآن کیست؟ با مراجعه به قرآن پی می بریم که امر هدایت به حقّ بالإصاله از آن خداوند متعال است، آن گاه خداونـد به هر کس که اراده کنـد، با ایجاد قابلیت در او تفویض می کنـد. «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکآئِکُمْ مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»؛(۲) «بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما به سوی حقّ هدایت می کند؟ بگو: تنها خدا به حقّ هدایت می کند. آیا کسی که

۱- ۲۷. سوره اعلی، آیات ۲ و ۳.

۲- ۲۸. سوره یونس، آیه ۳۵.

هـدایت به سوی حقّ می کنـد برای پیروی شایسـته تر است؛ یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شـما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!.»

از آیه به طور صریح استفاده می شود که امر هدایت منحصر به خداوند است؛ زیرا ربوبیت از برای او است. و هر کس که قرار است به این مقام برسـد بایـد از جانب خداونـد منصوب باشد، لذا خداوند متعال می فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»؛(۱) «و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هـدایت می کننـد.» و آیاتی دیگر نیز بر این مطلب دلالت دارد و این مؤیّـد مطلبی است که در علم کلام به آن اشاره شـده است که امامت، عهد و منصب الهی است و خدا به هر کس که اراده و مشـیتش تعلق گرفته، و دارای قابلیت های ذاتی باشد افاضه می کند.

مصداق هادی در آیه

همان گونه که اشاره شد، آیه فوق به طور صریح بر وجود هادی «علی الاطلاق» در هر زمان برای اتمام حجّت بر خلق در روی زمین دلالت دارد. حال ببینیم که مصداق هادی در این آیه کیست؟

همان طور که گفته شـد نمی توان هادی در آیه را به کتاب آسـمانی معنا کرد؛ زیرا قبل از حضـرت نوح کتاب تشـریعی نبوده است، همان گونه که مصـداق هادی را لوح محفوظ گرفتن معنا ندارد؛ زیرا تنها یک لوح محفوظ وجود دارد، نه این که برای هر قومی یک لوح باشد. و نیز همان گونه که اشاره شد؛ نمی توان هادی را در نبیّ خلاصه کرد. و نیز نمی توان مصداق هادی را خداوند قرار داد؛ زیرا

۱- ۲۹. سوره انبیا، آیه ۷۳.

گرچه خداوند هادی «علی الاطلاق و بالاصاله» است، ولی از آنجا که در آیه فوق به صورت مبهم آمده و دلالت بر تعدّد دارد، نمی توان مصداق آن را خداوند قرار داد، خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که هدایت خداوند به طور مستقیم و بدون واسطه نخواهد بود، بلکه توسط هادیانی از جنس خود بشر انجام خواهد گرفت که آن ها از خداوند به جهت ارتباط خاص با او، تلقی می کنند، و سپس به مردم انتقال می دهند.

نتیجه این می شود که لازم است در هر زمانی زمین خالی از حجّت نباشد؛ خواه نبیّ باشد یا امام. و از آن جهت که این حجّت در عصر ما حاضر نیست، ناچار با اعتقاد به وجود او، قائل به غیبت و استتار او می شویم.

۴ – آیه نذیر

خداوند متعال می فرماید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلّا خَلا فِیها نَذِیرٌ»؛(۱) «و هیچ امتی نبوده جز آن که در میانشان ترساننده و رهنمایی بوده است.»

از آیه فوق استفاده می شود که در هر زمانی باید در بین مردم انذار دهنده ای باشد. امام باقرعلیه السلام فرمود: «ای جماعت شیعه! خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلّا خَلا فِیها نَذِیرٌ». عرض شد: ای اباجعفر! مگر نذیر این امت محمدصلی الله علیه وآله نیست؟ حضرت فرمود: آری، راست می گویی، امّا آیا محمّد در زمان حیاتش انذار کننده همه مناطق بود؟ ... » (۲)

۱– ۳۰. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۲– ۳۱. کافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

حضرت علیه السلام به قرینه صدر روایت درصدد اثبات لزوم وجود امام معصوم و هادی «علی الاطلاق» در طول زمان تا روز قیامت است. می فرماید: پیامبرصلی الله علیه وآله امکان نداشت که به تنهایی همه امّت خود را هدایت کند، لذا از صحابه در این امر مهم کمک می گرفت. پس همان گونه که در زمان حیاتش برای هدایت از مردم کمک گرفت، برای بعد از وفاتش نیز از افرادی معصوم برای هدایت بشر کمک می گیرد، کسانی که در خطّ او قرار داشته و از هر گونه خطا و اشتباه در امان باشند. تنها فرقی که بین مبلّغ از جانب پیامبرصلی الله علیه وآله در زمان حیات و بعد از حیات است، در این است که در قسم اوّل لازم نیست که مبلّغ معصوم باشد؛ زیرا با حضور پیامبرصلی الله علیه وآله هر زمان که خطا و اشتباهی از آنان سر زند حضرت کنترل کرده یا عزل می نماید، به خلاف نذیر و مبلّغی که بعد از وفات حضرت درصدد تبیین شریعت است؛ زیرا از آنجا که بعد از نصب، امکان عزلش نیست، لذا باید از مقام عصمت و کمالات علمی و اخلاقی برخوردار باشند. در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه فوق می خوانیم: «برای هر زمانی، امامی است.» (1)

۵ – آیه هدایت

خداوند متعال می فرماید: «وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»؛(2) «و از جمله کسانی که آفریدیم فرقه ای به حقّ هدایت می یابند و به حقّ بر می گردند.»

فخر رازی در ذیل آیه فوق در تفسیرش از جبائی نقل می کند:

ص:۲۷

۱- ۳۲. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، ص ۲۰۹.

۲- ۳۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۱.

«این آیه دلالت دارد بر این که هیچ زمانی خالی نیست از کسی که قیام و عمل به حقّ کرده و مردم را به آن هدایت می کنند.» (۱)

میرزا محمد مشهدی در تفسیر «کنز الدقائق» می گوید: «آیه دلالت دارد بر این که در هر قرنی یک نفر معصوم وجود دارد؛ زیرا دلالت دارد بر این که هادی ها و عادل ها بعضی از خلقند نه تمام آن ها، و آن بعضی که معصوم نیست هادی و عادل کلّی نیست» (۲)

کلینی رحمه الله به سند خود از عبداللّه بن سنان نقل می کند که از امام صادق علیه السلام درباره قول خداوند - عزّ وجلّ - «وَمِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» سؤال کردم. حضرت فرمود: «مقصود از آیه ائمه علیهم السلام است.» (۳)

۶ - آیه صادقین

خداوند متعال می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ»؛(۴) «ای مؤمنین تقوا پیشه کرده و همراه با صادقین باشید.»

این آیه مؤمنین را امر می کند که همواره با صادقین بوده و از آنان به طور مطلق متابعت کنند. صادقین کسانی اند که قائل به حقّ بوده و به آن عمل می کنند، به رسول خداصلی الله علیه وآله اقتدا کرده و الگوی عملی سیره آن حضرتند.

در مقصود از صادقین در آیه فوق دو احتمال است:

۱ - مقصود جمیع مؤمنین باشد، این احتمال غیر معقول است؛

ص:۲۸

۱- ۳۴. تفسیر فخررازی، ج ۱۵، ص ۷۲.
۲- ۳۵. تفسیر کنز الدقائق، ج ۳، ص ۶۵۷.
۳- ۳۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۱۴.
۴- ۳۷. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

خصوصاً آن که رسول خداصلی الله علیه وآله اعتراف نمود به این که دروغ گویان بر او در زمانش بسیار شده اند تا چه رسد به زمان بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله.

۲ – این که مقصود از صادقین برخی از مؤمنین باشند. این معنا صحیح است.

حال باید به دنبال شناسایی این عدّه باشیم و این که آنان دارای چه خصوصیاتی اند تا با تمییز آن ها از غیر، امتثال امر الهی کرده، با آن ها همراهی کنیم.

سؤالی که قبل از هر چیز مطرح است این که: آیا مفاد آیه، مخصوص زمان نزول آن است و یا این که تا استمرار و بقای دین اسلامی باقی است؟

در جواب می گوییم: قول به اختصاص آیه به زمان نزول آن، مخالف حکمت خداوند و لطف و رحمت او به بندگان است؛ زیرا خداوندی که پیامبرش را بعد از مدّت ها به سوی مردم فرستاده تا آنان را از ظلمات خارج کند، آیا صحیح است که به حال خود رها کرده تا بار دیگر به تاریکی و جهالت بازگردند؟ جواب به طور حتم منفی است. نتیجه این که باید در هر زمانی افرادی «صادق علی الاطلاق» باشند که امر به اطاعت آن ها علی الاطلاق شده باشد، تا با اقتدا و هدایت به دستوراتشان، به حقّ و حقیقت و سعادت نایل آییم. پس صادقین در آیه همان حاملین وحی و خلفای رسول و امینان شرع و حامیان دین و ائمه هدایت و چراغ های هدایتند، کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و از هر عیب و نقصی پاکشان نموده است. و اینان کسانی غیر از اهل بیت معصوم

پیامبرعلیهم السلام نیستند، که آخر آن ها مهدی موعودعلیه السلام است، و ما در این زمان باید همراه ایشان باشیم.

۷ – آیه اولی الامر

خداونـد متعال می فرمایـد: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»؛(۱) «خـدا و رسول و صاحبـان امری که از میان خود شما است را اطاعت نمایید.»

از آیه فوق نیز به خوبی اسـتفاده می شود که در هر عصر و زمانی باید امام معصومی در قید حیات باشد تا او را اطاعت نماییم، اطاعتی که همانند اطاعت از پیامبر بلکه اطاعت از خداوند است.

مقصود از «اولی الامر» در آیه فوق همـان صاحبـان شأن و حقّ امر و نهی است، کسـانی که زمـام امور مردم و اختیـار آنـان به دسـتشان است، که همـان ائمه معصومین علیهم السـلام می باشـند. این آیه از آنجـا که بر وجوب اطاعت به طور مطلق و بـدون هیچ قید و شـرطی دلالت دارد، مسـتلزم عصـمت اولی الامر است، وگرنه سـر از تناقض در می آورد؛ زیرا اطاعت خدا و رسول بـدون هیـچ قید و شـرطی واجب است، حال اگر اولی الامر معصوم نباشد و در برخی از امور به گناه یا اشـتباه و سـهو و نسـیان بیفتـد و در عین حال اطاعت او به طور مطلق واجب باشد، مسـتلزم تناقض در جعل حکم به وجوب اطاعت است، تناقض محال است، در نتیجه: بایـد اولی الامر معصوم باشد. و از آن جا که صاحب امر حقیقی این امت که شأن امر و نهی به دست او اسـت به جهت مصالحی از دیدگاه مردم غایب است، بنابراین باید

۱– ۳۸. سوره نساء، آیه ۵۹.

معتقد به وجود امامی باشیم که صاحب ولایت کلیّه الهی و امر و نهی باشد، هر چند از دیدگان امّت غایب است.

از جمله کسانی که ما را در این معنا راهنمایی نموده، فخر رازی مفسّر معروف اهل سنّت است. او می گوید: «خداوند متعال در این آیه امر به اطاعت اولی الأمر به طور جزم نموده است، و هر کس که به طور جزم و قطع، امر به اطاعت او از جانب خداوند شده باشد باید از خطا مصون باشد؛ زیرا در غیر این صورت، اگر با فرض اقدام بر خطا، باز خداوند ما را امر به متابعت نموده است، در نتیجه لازم می آید که خداوند امر به فعل خطا کرده باشد. خطا از آن جهت که خطاست، منهی عنه است. و این منجرّ به اجتماع امر و نهی در فعل واحد به اعتبار واحد می شود که محال است. نتیجه این که: اولی الامر در آیه باید معصوم باشد.» (1)

فخر رازی گرچه تا اینجا با ما موافقت نموده، ولی در ادامه راه از آنجا که نمی خواهد آیه به نفع شیعه تمام شود به مخالفت پرداخته و ادّعا کرده که مراد از اولی الامر در آیه اهل حلّ و عقد از بزرگان امّت است، کسانی که به مسائل و احکام اسلامی آگاهی کامل دارند، لذا اگر بر مسأله ای اجتماع کردند، نتیجه ای که از این اجتماع حاصل می شود از هر عیب و نقصی مبرّا است. ما در بحث امامت خاصّه به ادلّه فخر رازی پرداخته و به آن ها پاسخ خواهیم داد.

۸ – آیه امام

۸ – آیه امام

از جمله آیاتی که دلالت بر ضرورت وجود حجّت و امام معصوم در هر عصر و زمان در روی زمین دارد، آیه «امام» است.

۱– ۳۹. تفسیر فخر رازی، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

خداونـد متعال می فرمایـد: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَلا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَمَنْ كانَ فِي هذِهِ أَعْمى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»؛(۱) «[به یاد آور]روزی را که هر گروهی را به پیشوای شان می خوانیم. کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود آن را [با شادی و سرور]می خوانند و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی شود.»

از آیه فوق استفاده می شود که هر کس در روز قیامت همراه با امامش بوده و او را با پیشوایش می خوانند؛ چه امام هدایت و یا امام ضلالت. پس باید در هر زمانی امام به حقّ و حقیقت که از مقام عصمت برخوردار است وجود داشته باشد تا با اعتقاد به او و پیروی از دستوراتش رستگار شده و نامه عملش به دست راستش داده شود. و به تعبیر دیگر از اصحاب الیمین گردد که خداوند متعال در قرآن کریم درباره آنان می فرماید: «وَأَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ * فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ * وَظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَماءٍ مَسْكُوبٍ * وَفاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ... »؛(۲) «و اصحاب یمین و خجستگان! چه اصحاب یمین و خجستگانی! آنان در سایه درختان [سدر] بی خار قرار دارند. و در سایه درخت [طلح پر برگ [درختی خوشرنگ و خوشبو]. و سایه کشیده و گسترده. و در کنار آبشارها و میوه های فراوان ... »

کسانی که اعتراف و اعتقاد به حقّ ندارند بر دو دسته اند:

الف) کسانی که معتقد به امام باطلند، امامی که مردم را به دوزخ دعوت می کند. همان گونه که قرآن درباره آنان می گوید: «وَجَعَلْناهُمْ

۱- ۴۰. سوره اسراء، آیات ۷۱ و ۷۲.

۲- ۴۱. سوره واقعه، آیات ۲۷ - ۳۲.

أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ»؛(۱) «ما [با رها کردنشان به حال خود] آنان را امامانی قرار دادیم که مردم را به دوزخ دعوت می کنند.»

از این دسته افراد قرآن به «اصحاب الشمال» تعبیر کرده است، آنجا که می فرماید: «وَأَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ * فِی سَمُومٍ وَحَمِیمٍ * وَظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ * لا بارِدٍ وَلا کَرِیمٍ»؛(۲) «و اصحاب شمال، چه اصحاب شمالی! [که نامه اعمالشان به نشانه جرم شان به دست چپ آنان داده می شود]. آنان در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند. و در سایه دودهای متراکم و آتش زا، سایه ای نه خنک است و نه آرام بخش.»

ب) کسانی که اعتقاد به هیچ امامی ندارند که اگر در عدم انتخاب امام بر حقّ قصور دارند داخل در «اصحاب الشمال» خواهند بود.

ضرورت وجود حجّت

از آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» استفاده می شود که هر کس باید امام به حقّ که واجب الاطاعه است داشته باشد و لذا هیچ زمانی از وجود او خالی نیست، امامی که بدون معرفت و متابعت از او فلاح و رستگاری برای انسان نخواهد بود.

این معنا از برخی روایات نیز استفاده می شود:

از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میته جاهلیه»؛(۳) «هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته، او به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

ص:۳۳

۱- ۴۲. سوره قصص، آیه ۴۱.

۲- ۴۳. سوره واقعه، آیات ۴۱ - ۴۴.

۳- ۴۴. شرح مقاصد، مبحث امامت.

احتمال مخالف

همان گونه که اشاره کردیم از آیه مورد بحث استفاده می شود که در هر زمانی ضرورت دارد که امام به حقّ و معصومی وجود داشته باشد تا انسان های حقّ طلب به او اقتدا کرده، به سعادت برسند. ولی احتمالات دیگری در مورد این آیه داده شده که آن ها را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ - این که مراد از «امام» در آیه، «لوح محفوظ» باشد. ولی این احتمال باطل است؛ زیرا مستفاد از آیه آن است که برای هر طایفه و قومی امام است، در حالی که «لوح محفوظ» یکی بیش نیست و اختصاص به برخی از افراد ندارد.

۲ - این که مراد از «امام» در آیه مورد بحث «کتاب آسمانی هر قوم» باشد، که این احتمال نیز باطل است؛ زیرا شامل همه انسان ها از اوّل خلقت تا پایان تاریخ بشریّت است، در حالی که اوّلین کتاب مشتمل بر شریعت، کتاب حضرت نوح علیه السلام است و قبل از او چنین کتابی بر مردم نازل نشده است، و لذا نمی توان مراد از «امام» در آیه را کتاب هر قوم دانست؛ چون شامل اقوام قبل از حضرت نوح نمی شود.

روایات عامه

۱ - سیوطی به سندش از امام علی علیه السلام و او از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که در تفسیر آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» فرمود: «یدعی کلّ قوم بإمام زمانهم وکتاب ربّهم وسنّه نبیّهم»؛(۱) «هر قومی به امام زمان و کتاب پروردگار و سنّت نبیّ شان فرا خوانده می شوند.»

۲ - و نیز از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ

۱- ۴۵. درّ المنثور، ج ۵، ص ۳۱۷.

أَناسٍ بِإِمامِهِمْ» گفت: «إمام هدى وإمام ضلاله»؛(۱) «مقصود از آیه، امام هدایت و امام ضلالت است.»

روایات اهل بیت علیهم السلام

۱ – کلینی رحمه الله به سندش از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «زمانی که آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» نازل شد، مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا! آیا شما امام همه مردم نیستی؟ حضرت فرمود: «من فرستاده خدا به سوی همه مردم می باشم، ولیکن زود است که بعد از من امامان بر مردم از بین اهل بیتم بیایند، آنان در بین مردم قیام می کنند ولی تکذیب می شوند و امامان کفر و ظلال و متابعین آنان، به امامان از اهل بیتم ظلم می کنند. هر کس که ولایت آنان را داشته و از آنان متابعت و پیروی کرده و تصدیق گفتارشان کند از من و با من است و زود است که مرا ملاقات نماید. آگاه باشید! و هر کس که به آنان ظلم کرده و تکذیب شان کند از من و با من نیست و من نیز از او بیزارم.» (۲)

۲ – شخصی به نام بشر بن غالب بر امام صادق علیه السلام وارد شد و درباره آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ» از حضرت سؤال نمود. امام فرمود: «امامی است که مردم را به هدایت دعوت کرده و مردم نیز دعوت او را پذیرفته اند. و امامی است که مردم را به ضلالت دعوت کرده و او را اجابت نموده اند، آنان در بهشت و اینان در دوزخند. و این همان گفتار خداوند است که فرمود: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ».(۳)

۱– ۴۶. همان، ص ۳۱۶.

۲– ۴۷. کافی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳– ۴۸. امالی صدوق رحمه الله، ص ۲۱۷؛ بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۳۱۳.

اصطلاحات «امام» در قرآن

اصطلاحات «امام» در قرآن

در قرآن کریم کلمه «امام» در اصطلاحات گوناگون به کار رفته است:

۱ – امام به حق

کلمه «امام» بر امام به حقّ که از جانب خداوند منصوب می شود در قرآن به کار رفته است.

خداوند متعال می فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا»؛(۱) «ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند.»

و نیز درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «إِنِّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً»؛(۲) «به طور حتم من تو را برای مردم پیشوا قرار دادم.»

۲ – امام کفر و ضلالت

اطلاق دیگر کلمه «امام» بر پیشوایان ضلالت و گمراهی است، که مردم را به کفر و دوزخ دعوت می کنند.

خداوند می فرماید: «فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ»؛(۳) «پس با امامان کفر قتال کنید.»

و نیز در جایی دیگر می فرمایـد: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِ»؛(۴) «ما [با رها کردنشان به حال خود] آنان را رهبرانی قرار دادیم که مردم را به دوزخ دعوت می کنند.»

۳ – صحف موسی علیه السلام

و نیز عنوان «امام» بر صحیفه های حضرت موسی علیه السلام یعنی

۱– ۴۹. سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲– ۵۰. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۳– ۵۱. سوره توبه، آیه ۱۲.

۴– ۵۲. سوره قصص، آیه ۴۱.

تورات اطلاق شده است، آنجا که می فرماید: «وَمِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَرَحْمَةً»؛(۱) «و از قبل او کتاب موسی است که امام و رحمت می باشد.»

۴ – لوح محفوظ

خداوند متعال می فرماید: «وَکُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ»؛(۲) «و هر چیزی را در امام مبین [لوح محفوظ] شماره نموده ایم.»

صفات امام بر حق

سؤال محوری که در مورد آیه «امام» مطرح است این که: این امام به حقّ که حجّت خدا بر خلق در هر عصری است چه خصوصیّات و صفاتی باید داشته باشد؟

با تأمّلی در آیه مورد بحث و آیات دیگر پی می بریم: امام به حقّ کسی است که اهلیّت و قابلیت احتجاج به او در روز قیامت را دارا می باشد. یعنی می تواند مردم را به هدایت رسانده و آنان را به حقّ و حقیقت رهنمون سازد. و به تعبیر دیگر شاهد بر اعمال انسان ها بوده و اطاعت او مستلزم اطاعت خداوند است.

حال باید دید چه کسی چنین صفاتی را در خارج دارد؟ چه کسی است که خود به هدایت مطلق رسیده و قابلیت و اهلیّت دستگیری مردم را نیز دارد؟

مکتب اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنان به این سؤال به خوبی پاسخ می دهند، آنان معتقدند که در هر زمانی باید امام معصومی در روی زمین وجود داشته باشد تا زمین خالی از حجّت نباشد. و امام زمان ما

۱– ۵۳. سوره هود، آیه ۱۷.

۲– ۵۴. سوره یس، آیه ۱۲.

در این عصر و زمان حضرت حجه بن الحسن المهدی – ارواحنا فداه – است. کسی که امامت او به نصّ از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امامان بعد از آن حضرت به اثبات رسیده و نیز از او معجزات فراوانی که دلالت بر امامت او داشته باشد، صادر شده است.

ص:۳۸

قرآن و نصّ بر امام

قرآن و نصّ بر امام

از جمله آیـاتی که مربوط به امـامت عـامه بوده و دلالـت بر یکی از گزاره هـای امامت دارد، آیاتی است که مربوط به وجوب نصب امام از جانب خداونـد می باشـد؛ زیرا در بحث امامت، این موضوع مطرح است که آیا نصب امام و جانشـین پیامبرصـلی الله علیه وآله لازم است که از جانب خداوند به طور مستقیم باشد یا خیر؟ در این مبحث به این موضوع می پردازیم.

حقّ طاعت الهی

متکلمان برای توحید افعالی اقسامی را ذکر کرده اند که یکی از آن ها توحید در حقّ الطاعه است؛ یعنی تنها کسـی که اطاعت او بالذات و به طور مستقل واجب است خداوند متعال می باشد و اطاعت دیگران در صورت لزوم در طول اطاعت خداوند و به اذن او واجب است؛ زیرا اطـاعت، از شؤون مـالکیت است، و از آنجا که مالک حقیقی انسان خـدا است پس اطاعت او نیز ذاتاً واجب است. لذا خداوند متعال وجوب اطاعت پیامبرش را به اذن خود دانسته و

ص:۳۹

می فرمایـد: «وَما أَرْسَـلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛(۱) «هیـچ رسـولی را نفرسـتادیم مگر بـه جهت آن که به اذن الهی از او اطاعت کنند.»

از این آیه به طور وضوح استفاده می شود که اطاعت پیامبرصلی الله علیه وآله فرع بر اطاعت خدا و در طول است.

و نیز در جایی دیگر می فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»؛(۲) «هر کس رسول را اطاعت کند، قطعاً خدا را اطاعت کرده است.»

حقّ حاکمیت الهی

هم چنین از اقسام توحیـد افعالی، توحید در حاکمیّت است؛ یعنی حکومت، حکمرانی و حاکمیّت بالاصاله و ذاتاً برای خداوند است؛ زیرا حاکمیّت هرگز منفکّ از تصرّف در نفوس و اموال و ایجاد محدودیت نیست، در حالی که تصرف و محدودیت در غیر، حقّ کسـی است که بر دیگران ولایت و سـلطه دارد و در غیر این صورت تصـرّف عدوانی است حقّ ولایت و سـلطنت که بالاصـاله و ذاتـاً برای خداونـد است، لـذا حـاکمیت نیز از آنِ او است، و هر کس که قرار است بر مردم حکـومت کنـد بایـد از جانب او اذن داشته باشد.

خداوند متعال به این موضوع اشاره کرده و دو نوع حاکمیّت را در قرآن برای خود ذکر کرده است:

الف) حاکمیت تشـریع و قانون گـذاری؛ آنجا که می فرماید: «إِنِ الْحُكْمُ إِلّا لِلَّهِ ِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلّا إِيّاهُ»؛(۳) «و تنها حکم فرمای عالم خداوند است و امر فرموده که جز آن ذات یکتا را نپرستید.»

۱- ۵۵. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲- ۵۶. سوره نساء، آیه ۸۰.

۳- ۵۷. سوره یوسف، آیه ۴۰.

ب) حاکمیت در تکوین؛ آنجا که می فرمایـد: «ما عِنْدی ما تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلّا للَّهِ »؛(۱) «عذابی که شما بر آن تعجیل دارید به دست من نیست، فرمان جز برای خدا نخواهد بود.»

علامه طباطبایی رحمه الله می فرمایـد: «از آنجا که تأثیر از آنِ خداونـد متعال است، حکمی که نوعی تأثیر و جعل است نیز از برای او است، خواه آن حکم در حقایق تکوینی باشد یا در شرایع وضعی و اعتباری، و این معنا با آیات قرآن نیز تأیید می شود آنجا کـه می فرمایـد: «إِنِ الْحُکْمُ إِلّا للَّهِ »، «أَلا لَهُ الْحُکْمُ»، «لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولی وَالْآخِرَهِ وَلَهُ الْحُکْمُ»، «وَاللَّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ». از این آیات استفاده می شود که اگر برای غیر خـدا حکمی هست بایـد بعد از حکم خدا و به اذن او باشد و هرگز با اراده و مشیّت او منافاتی نداشته باشد ... » (۲)

ابو الأعلی مودودی نیز می گویـد: «حاکمیت تنها برای خداوند است و تنها حاکم حقیقی او است. با همین فرض است که نظام اسلامی داخل در نظام دمکراسی نیست، بلکه حکومت الهی می باشد.» (۳)

قرآن و نصب امام

قرآن و نصب امام

با مراجعه و تـدبّر در آیات قرآن پی می بریم که امامت و حکومت به امر خداونـد است و به هر کس که صـلاح بداند واگذار می کند. اینک به بررسی برخی از آیات در این باره می پردازیم:

۱- ۵۸. سوره انعام، آیه ۵۷.

۲- ۵۹. المیزان، ج ۷، ص ۱۱۶.

۳- ۶۰. نظریّه الاسلام السیاسیّه، ص ۵.

آیه اول

آیه اول

خداونـد متعـال در قرآن کریمش می فرمایـد: «وَإِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَیَسْفِکُ الدِّماءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ ... »؛(۱) و «[به خـاطر بیاور هنگامی را که پروردگـارت بـه فرشـتگان گفـت: " مـن در روی زمیـن، جانشـینی [= نماینـده ای] قرار خـواهم داد ". فرشـتگان گفتنـد: " پروردگـارا! آیـا کسـی را در آن قرار می دهی که فسـاد و خونریزی کنـد؟! مـا تسبیـح و حمـد تو را به جـا می آوریم، و تو را تقدیس می کنیم ". پروردگار فرمود: " من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید ".»

مفهوم خلیفه

«خلیفه» در لغت بر کسـی اطلاق می شود که به جای دیگری قرار می گیرد. خلیل بن احمـد فراهیدی می گوید: «خلیفه کسـی است که به جای کسی که قبل از او است قرار گرفته و قائم مقام او گردد.» (۲)

این کلمه به صـیغه مفرد دو مورد در قرآن کریم اسـتعمال شده است: یکی در همین آیه و دیگری در آیه: «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۳) «ای داوود! مـا تو را خلیفه و [نماینـده خود] در زمین قرار دادیم؛ پس در میـان مردم به حقّ داوری کن.»

ولی به صیغه جمع در موارد بسیاری به کار رفته است.(۴)

ص:۴۲

۱- ۶۱.]. سوره بقره، آیات ۳۰ - ۳۳.

۲- ۶۲. ترتیب کتاب العین، ماده خلف.

۳- ۶۳. سوره ص، آیه ۲۶.

۴- ۶۴. سوره های انعام، آیه ۱۶۵؛ یونس، آیه ۱۴؛ اعراف، آیات ۶۹ و ۷۴؛ نمل، آیه ۶۲.

مقصود از خلافت در آیه

کلمه «خلافت» و مشتقات آن در قرآن کریم به معنای جانشین گذشتگان در زندگانی دنیا به کار رفته است. و این معنایی است که قراین موجود در آیات بر آن دلالت دارد، جز آن که مقصود به خلافت در آیه مورد بحث که به صیغه مفرد آورده شده، به معنای جانشینی خالق و جاعل؛ یعنی خداوند متعال به کار رفته است. به تعبیر دیگر مقصود از خلافت در آیه مورد بحث «خلافت الهی» است. که این مطلب را به چند دلیل می توان اثبات نمود:

۱ – اطلاق کلمه «خلیفه» بدون اضافه و اشاره به شخص، که تأکید می کند انسان خلیفه و جانشین کسی است که او را خلیفه قرار داده است. این مثل آن است که رئیس یک حکومت می گوید: «من تو را جانشین خود قرار دادم.» مفهوم عرفی آن این است که مخاطب، جانشین همان رئیس حکومت است که او را خلیفه قرار داده است.

۲ – مباحثه ای که بین ملائکه و خداوند متعال بود نیز شاهد این مطلب است که مقصود از خلافت، جانشینی خداوند است؛ زیرا آنان سؤال از خلیفه ای کردند که در زمین افساد و خونریزی خواهد کرد. خداوند به آن ها خبر داد که شما چیزی را که من می دانم نمی دانید. و نیز با تعلیم دادن حضرت آدم علیه السلام به اسمائی و امتحان ملائکه به دست می آید که مقصود از خلافت، جانشینی خداوند است.

۳ – خداوند قبل از آن که او را خلق کند عنوان خلیفه را بر او اطلاق نمود، و این با خلافت از غیر خدا در امور دنیوی سازگاری

ص:۴۳

ندارد.

۴ – در آیه ای که مربوط به حضرت داوودعلیه السلام بود خداوند متعال متفرّع بر خلافت او امر به حکم کردن بین مردم به حقّ نمود: «فَاحْكُمْ بَيْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»، این تفریع با معنای خلافت الهی سازگاری دارد.

مقصود از خلافت الهی

خلافت، نشانگر این مطلب است که خلیفه جانشین دیگری است در شؤونات آن شخص. حال اگر خلافت به طور مطلق باشد اقتضا دارد که جانشینی او شامل تمام شؤونات و اموری که مربوط به دیگری است شود، به حدّی که کمّاً و کیفاً تمام شؤونات او را در برگیرد.

به همین جهت است که خلیفه و جانشین مطلق، عالم به صفات و شؤون کسی است که او را خلیفه قرار داده است. همان گونه که واجب است قدرت کافی برای تصرّف در آن شؤونات و امور داشته باشد. این مطلب در مورد خلافت الهی نیز جاری است. کسی که قرار است خلیفه و جانشین خداوند به طور مطلق باشد، باید به اسماء حسنای الهی و صفات علیای او علم و معرفت داشته باشد، تا این که ممکن شود بر او اطلاق خلیفه الهی کرد. همان گونه که متوقف بر این است که به عموم مخلوقات معرفت داشته باشد تا متمکّن از تدبیر آنان بوده و قدرت اداء حقّ استخلاف را داشته باشد. به همین جهت است که خداوند به حضرت آدم علیه السلام تمام اسماء را یاد می دهد. علمی که او را در اعمال و اجرای وظیفه جانشینی مخلوقات از طرف خداوند کمک خواهد کرد.

این علم تنها در محدوده اطلاع از الفاظ و معانی ذهنی آن خلاصه

نشده است، بلکه علم به حقایق و مصادیق خارجی اشیاء و عموم موجودات بوده است. و لذا است که ملائکه از رسیدن به این مقام عاجز مانده و اعتراف به عجز آن نمودند.

از آنجا که خلافت در آیه مطلق بوده و مقیّد به هیچ گونه قیدی نیست، در نتیجه حضرت آدم علیه السلام خلیفه و جانشین مطلق الهی در تمام شؤونات و امور است. مقامی که احتیاج به علم لدنی از جانب خداوند متعال و معرفت شهودی به موجودات و حقایق دارد. علمی که اکتسابی نبوده و بدون واسطه، خلیفه از خداوند متعال اخذ خواهد کرد، تا بتواند به وظایف «خلافه اللّهی» خود از جانب خداوند بر موجودات عمل کند، و آنان را هدایت تکوینی و تشریعی و باطنی نماید.

مقصود از «اسماء»

«اسم» چیزی است که خبر از معنا می دهد و توسط آن، چیزی شناخته می گردد. سخن در این است که مقصود از «اسماء» در آیه مورد بحث که خداوند متعال به حضرت آدم علیه السلام تعلیم داد چیست؟

در اینجا چهار احتمال وجود دارد:

۱ - الفاظ اسماء الهی.

۲ - مفاهیم ذهنی اسماء الهی.

۳ - اعیان خارجی موجودات که حکایت از وجود خداوند دارد.

۴ - اسماء مخلوقات.

احتمال اول و دوم و چهارم صحیح نیست؛ زیرا در آن وقت، نه کسی خلق شده و نه لغتی برای موجودی وضع شده بود. و مفاهیم ذهنی نیز قابل نقل و انتقال و اخبار نیستند. در نتیجه احتمال سوّم

صحیح است؛ یعنی مقصود از اسمائی که خداوند حضرت آدم علیه السلام را از آن ها مطّلع ساخت، همان احاطه پیدا کردن شهودی به حقایق و اعیان موجودات بود.

مصداق «خلیفه» در آیه

در این که مصداق «خلیفه» در آیه مورد بحث کیست دو احتمال وجود دارد:

۱ - این که مراد از «خلیفه» حضرت آدم علیه السلام باشد؛ زیرا او خلیفه و جانشین خداوند در شؤونات او است.

۲ - این که مصداق «خلیفه» عموم مردم و انسان ها باشند و لفظ مفرد در معنای جمع به کار رفته است.

احتمال اوّل از جهاتی رجحان دارد:

۱ - با سیاق آیه موافقت و سازگاری دارد.

۲ - خداوند به ملائکه خبر داد که در ذریّه حضرت آدم علیه السلام کسانی خواهند بود که اهل فساد و خونریزی هستند و لذا احتیاج به امام و خلیفه و رهبری از جانب من دارند تا آن ها را به هدایت برساند. گرچه به یک معنا همه انسان ها در روی زمین خلیفه خدا هستند، ولی این به معنای جانشینی امّت های پیشین است، همان گونه که در تعدادی از آیات به آن اشاره شده است. خداوند متعال می فرماید: «هُوَ الَّذِی جَعَلَكُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ»؛(۱) «اوست که شما را جانشینانی در زمین قرار داد.»

قاضی بیضاوی در تفسیر آیه مورد بحث می گوید: «خلیفه کسی است که جانشین و نایب دیگری می شود. و (هاء) در خلیفه برای

۱- ۶۵. سوره فاطر، آیه ۳۹.

مبالغه است، و مراد از آن آدم علیه السلام است؛ زیرا او خلیفه و جانشین خدا در روی زمین است. و هر پیامبری این چنین است که خداوند او را جانشین خود در روی زمین برای آباد کردن و سیاست بر مردم و تکمیل نفوس آنان و تنفیذ امر در میان مردم قرار می دهد. ولی این نه به جهت این است که خداوند احتیاج به نایب دارد، بلکه از آن جهت است که مردم فیض الهی را بدون واسطه خلیفه و جانشین نمی توانند کسب و از آن بهره مند شوند.

طبری به سندش از ابن عباس و ابن مسعود و تعدادی از اصحاب پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که خداوند - جلّ ثناؤه - به ملائکه فرمود: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» ملائکه گفتند: پروردگار ما! آن خلیفه کیست؟ خداوند فرمود: او کسی است که برایش ذریّه ای است که در زمین افساد خواهند نمود. آنان به یکدیگر حسد ورزیده و همدیگر را به قتل خواهند رساند.

آن گاه طبری می گوید: «تأویل آیه بنابر این روایت، این است که خداوند می فرماید: من در روی زمین کسی را از طرف خود قرار می دهم که جانشین من برای حکم در میان خلق باشد و آن خلیفه، حضرت آدم و کسانی هستند که قائم مقام او در اطاعت خدا و حکم به عدل در بین خلقند.» (۱)

سیوطی به سندش از ابن زید نقل کرده: «هنگامی که خداوند آتش را خلق کرد ملائکه ضجّه شدیدی کشیدند و عرض کردند: پروردگار ما! چرا آتش را خلق کردی؟ خداوند فرمود: برای کسی خلق کردم که از خلقم مرا معصیت کند. در آن هنگام کسی به جز

۱- ۶۶. جامع البیان، ج ۱، ص ۲۶۴.

ملائکه خلق نشده بود. ملائکه عرض کردند: ای پروردگار ما! آیا ممکن است زمانی بر ما بیاید که تو را معصیت کنیم؟ خداوند فرمود: هرگز. ولی من اراده کرده ام تا در روی زمین مخلوقاتی را بیافرینم و بر آن ها خلیفه و جانشین قرار دهم، مخلوقاتی که خونریزی کرده و در روی زمین فساد خواهند نمود ... » (۱)

نتیجه این که: مقصود از «خلیفه» حضرت آدم علیه السلام و مقصود از «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها» ذریّه حضرت آدم علیه السلام است.

عدم اختصاص خلافت به آدم علیه السلام

شکی نیست خلافتی که از جانب خداوند در آیه به آن اشاره شد، اختصاص به شخص حضرت آدم علیه السلام ندارد، بلکه در هر زمانی از این نوع خلیفه و جانشین خداوند در روی زمین خواهد بود. این مطلب را از قراینی چند می توان به اثبات رسانید:

۱ – جمله اسمیه «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً» دلالت بر دوام و استمرار دارد.

۲ – جمله «أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَیَسْفِکُ الدِّماءَ» دلالت بر وجود جمعیتی دارد که تولید نسل داشته و در حال گسترش و ادامه حیات و زندگی هستند. در نتیجه سنّت خلافت باید به طور مستمر وجود داشته باشد. خصوصاً آن که در میان این موجودات همان گونه که ملائکه فهمیدند، افساد و قتل مستمر خواهد بود.

همان طور که از این آیه استفاده می شود که این مقام ارزشمند به هر کس و با هر خصوصیت و حالت اعطا نمی شود؛ زیرا قرار است که او جانشین خداوند در روی زمین برای اصلاح و هدایت افراد

۱- ۶۷. درّ المنثور، ج ۱، ص ۹۴.

مفسد و قاتل گردد، و کسی که خود مفسد است چگونه می تواند از جامعه بشری رفع فساد نماید.

نتیجه این که: خلافت و جانشینی خداوند برای نوع آدم جعل شده است نه شخص حضرت آدم. و این بدان معنی است که در هر عصر و زمانی در میان نوع انسان ها کسی یافت می شود که صلاحیت رسیدن به این مقام را دارا است، و او غیر از امام معصوم و ولیّ اللّه الأعظم نخواهد بود.

آیه دوم

خداوند متعال می فرماید: «وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ»؛(۱) «به یادآور آن هنگامی را که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و همه را به جای آورد. خدا به او فرمود: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: و از نسلم [نیز به این سمت برگزین؟] خداوند فرمود: عهد من [امامت] به ستمکاران نمی رسد.»

از چند جای این آیه استفاده می شود که امامت منصبی الهی است و لذا امامت هر شخصی باید به اذن و اراده خداوند باشد:

الف) در جمله «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً» جعل و نصب امام را به خود نسبت داده است. پس باید امام از جانب خدا منصوب شود.

ب) در ذیل آیه از امامت به «عَهْدِی» تعبیر شده است که دلالت دارد بر این که «امامت» عهدی الهی است که بین خداوند و شخصی معصوم ازطرف او بسته می شود.

۱- ۶۸. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

آیه سوم

حضرت موسی علیه السلام از خداوند متعال می خواهد تا برادرش هارون را وزیر و جانشین او قرار دهد. خداوند از قول حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی * وَاحْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی * یَفْقَهُوا قَوْلِی * وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی ... »؛(۱) «موسی عرض کرد: پروردگارا! شرح صدر به من عطا فرما و کار مرا آسان گردان. عقده زبانم را برایم بگشا تا مردم سخنم را به خوبی بفهمند و نیز از اهلم یکی را وزیر و معاون من قرار ده، برادرم هارون را ... »

خداوند متعال در جواب حضرت موسی علیه السلام نفرمود: به آرای مردم رجوع کن، تا وزیرت را انتخاب کنند، بلکه فرمود: «قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی ؛(۲) «ای موسی آنچه از ما خواستی به تو عطا شد.»

آیه چهارم

خداوند متعال خطاب به حضرت داوودعلیه السلام می فرماید: «یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۳) «ای داوود! ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم تا در میان خلق خدا به حقّ حکم کنی.»

در این آیه نیز خداوند جعل منصب خلافت را به خود نسبت داده و متفرّع بر این جعل، او را امر می کند که بین مردم به حقّ حکم نماید.

ص:۵۰

۱- ۶۹. سوره طه، آیات ۲۵ - ۳۰.

۲- ۷۰. همان، آیه ۳۶.

۳- ۷۱. سوره ص، آیه ۲۶.

آیه پنجم

و نیز می فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»؛(۱) «و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

در این آیه نیز نصب و جعل امامت را خداوند به خود نسبت داده است.

اگر کسی اشکال کند که همین تعبیر درباره ائمه ضلالت نیز به کار رفته است آنجا که خداوند می فرماید: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ»؛(۲) «و ما آنان را امامانی قرار دادیم که به دوزخ دعوت می کنند.»

در پاسخ می گوییم:

اوّلاً: در جای خود به اثبات رسانده ایم که جبر باطل است و هرگز خداوند متعال کسی را از طرف خود برای ضلالت مردم نصب و جعل نکرده است، بلکه این مردمند که برخی از آنان به اختیار خود فاسد شده و سبب فساد دیگران می گردند.

ثانیاً: این آیه از متشابهات است و لذا باید با ارجاع آن به محکمات قرآنی تفسیر نمود. و همان معنایی را که برای آیه «یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَیَهْدِی مَنْ یَشاءُ» می کنیم برای آیه مورد سؤال نیز می توان کرد. به این معنا که خداوند عده ای را به جهت طغیان و سرکشی به حال خود رها می کند، و لذا به نهایت ظلالت و گمراهی رسیده و دیگران را نیز به دوزخ دعوت می کنند.

ثالثاً: ممکن است تعبیر به «جعل» در ائمه ظلالت از باب مقابله باشد، همان گونه که در آیه «وَمَکَرُوا مَکْراً وَمَکَرْنا مَکْراً» خداوند مکر را از باب مقابله به خود نسبت داده است.

۱- ۷۲. سوره انبیا، آیه ۷۳.

۲- ۷۳. سوره قصص، آیه ۴۱.

رابعاً: در مورد امامت به حقّ، خداوند تعبیر به هدایت کرده است: «یَهْدُونَ»، ولی در مورد امامان به ضلالت تعبیر به دعوت کرده است: «یَدْعُونَ إِلَی النّارِ» و بین این دو تعبیر فرق واضحی است.

خامساً: در مورد امامان هدایت، هدایتشان به امر خدا است و لذا در آیه آمده است: «یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»، ولی در مورد امامان ظلالت این گونه تعبیری نیامده است.

روایات و مسأله نصّ بر امام

۱ - ابن هشام نقل می کند: جماعتی از قبیله «بنی عامر بن صعصعه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند. حضرت آنان را به خداوند متعال دعوت و خود را بر آنان عرضه نمود. شخصی از آنان به نام «بحیره بن فراس» به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: به من بگو اگر ما با تو بر اسلام بیعت کنیم، آن گاه که بر دشمنانت غلبه کردی، آیا ما بعد از تو حقّی در امر خلافت داریم؟ حضرت فرمود: امر امامت و خلافت و جانشینی من به دست خداست و هر جا که صلاح بداند قرار می دهد. او در جواب پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا ما گلو های خود را هدف تیر و نیزه ها قرار دهیم تا شما به پیروزی برسی، ولی در خلافت و جانشینی تو سهمی نداشته باشیم؟ ما این چنین دینی را نمی پذیریم ... » (۱)

۲ - ابن کثیر نیز به سند خود نقل می کند که قبیله «کنده» به خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شده، عرض کردند: اگر تو بر دشمنانت ظفر یافتی ما را در خلافت و جانشینی بعد از خود سهیم میگردانی؟

۱- ۷۴. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۸۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲؛ سیره حلبی، ج ۲، ص ۳.

حضرت فرمود: ملک و سلطنت و حکومت برای خداوند است، هر کجا که صلاح بداند آن را قرار می دهد. آنان نیز به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کردند: ما را به دینی که آورده ای حاجتی نیست.(۱)

همو نقل می کند که «عامر بن طفیل» و «اربد بن قیس» در مدینه خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند، عامر بن طفیل عرض کرد: ای محمّد! اگر من اسلام آورم چه امتیازی برایم قرار خواهی داد؟ حضرت فرمود: هر امتیازی که مسلمانان دارند، به تو نیز خواهم داد. عامر گفت: آیا امر خلافت و جانشینی بعد از خود را به من وا می گذاری؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: امر امامت برای تو و قومت نخواهد بود.(۲)

کسانی که از جانب خداوند ولایت دارند

کسانی که از جانب خداوند ولایت دارند

خداوند سبحان در قرآن کریم برای افرادی حقّ ولایت قرار داده است:

۱ – ولایت خداوند متعال

خداوند سبحان می فرماید: «اَللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ... »؛(۳) «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند ... »

۲ – ولایت پیامبرصلی الله علیه وآله

خداوند سبحان می فرماید: «اَلنَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛(۴) «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.»

۱- ۷۵. سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- ۷۶. همان، ج ۴، ص ۱۱۴.

۳- ۷۷. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۴- ۷۸. سوره احزاب، آیه ۶.

۳ – ولایت حضرت علی علیه السلام

خداونـد سـبحان می فرمایـد: «إِنَّمـا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُـولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُـوا الَّذِینَ یُقِیمُـونَ الصَّلاـةَ وَیُؤْتُـونَ الزَّکـاةَ وَهُمْ راکِعُونَ»؛(۱) «سـرپرست و ولیّ شـما، تنهـا خـداست و پیـامبر او و آن ها که ایمان آورده انـد؛ همان ها که نماز را برپا می دارنـد، و در حال رکوع، زکات می دهند.»

۴ – ولایت اهل بیت علیهم السلام

خداوند سبحان می فرماید: «أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»؛(۲) «اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الأمر [= اوصیای پیامبر] را.»

بررسی آیات معارض

بررسی آیات معارض

برخی از اهل سنّت در ردّ نظریه نصّ به آیاتی از قرآن تمسّک کرده اند:

الف) خطاب های عمومی قرآن

محمّـد یوسف موسـی می گوید: «گاهی اسـتدلال می شود بر سـلطه امّت و این که امّت منشأ سـلطه و سـیادت است. به این که قرآن در بسیاری از آیات، خطاب های خود را متوجّه عموم مؤمنان می کنـد، بدان دلیل که امّت را صاحب حقّ در تنفیذ امور می داند و این، همان معنای حقّ سلطه امّت است.» (۳)

این استدلال از جهاتی باطل است:

۱- ۷۹. سوره مائده، آیه ۵۵.

۲- ۸۰. سوره نساء، آیه ۵۹.

۳- ۸۱. نظام الحکم فی الشریعه، ظافر قاسمی، ص ۲۷۳.

۱ – خطاب های قرآن کریم در تکالیف – اعم از واجب عینی یا کفایی – متوجه مؤمنان است و این گونه تکالیف، طبیعت ولایی ندارد که تنفیذ آن منوط به حاکم باشد تا این که نتیجه گیری شود: قرآن حقّ سلطه را برای امّت قرار داده است.

آری، در برخی از موارد این گونه توهّم می شود؛ همانند آیه شریفه «الزّانِیَةُ وَالزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ»؛(۱) «زن زناکار و مرد زناکار را هر کدام صد تازیانه بزنید.»

و نیز آیه: «وَالسّارِقُ وَالسّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَیْدِیَهُما ... »؛(۲) «دستان مرد و زن دزد را قطع کنید.»

هم چنین آیه: «وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِینَ جَلْدَةً»؛(۳) «و آنان که به زنان پاک مؤمن نسبت زنا دهند؛ آن گاه چهار شاهد بر ادعای خود نیاورند آنان را به هشتاد تازیانه کیفر دهید.»

ولی با دقّت و تأمّل در آیات پی می بریم که خطاب آیات فوق به مجموع امّت نیست، تا از آن ها حقّ سیادت برای امّت استفاده شود، بلکه خطاب به اولی الأمر و کسانی است که حقّ قضاوتِ بین مردم را دارند.

۲ – اگر حقّ سلطه برای امّت است، باید امام در حکمرانی اش از همه امّت رضایت بگیرد، در حالی که اهل سنّت معتقدند ولایت امام به بیعت برخی از اهل حلّ و عقد و حتّی یک نفر از علمای اهل حلّ و عقد نیز منعقد می شود.

۱– ۸۲. سوره نور، آیه ۲.

۲– ۸۳. سوره مائده، آیه ۳۸.

۳– ۸۴. سوره نور، آیه ۴.

۳ - حاصل این نظریه آن است که هر کس متولّی امر امّت از جانب مردم شد، ولایتش شرعی و اطاعتش واجب است، هر چند فاسق و جائر باشد، در حالی که این دیدگاه منافات دارد با آیات و روایاتی که از دوستی و همکاری با ظالمین نهی کرده، و از حرمت اطاعت کسی که به غیر از احکام الهی حکم می کند سخن می گوید.

۴ - با جمع بین آیات فوق و برخی از آیات دیگر؛ مانند: « ... وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ ... »،(۱) استفاده می شود حقّ سلطه و سیادت از برای خداوند متعال است، ولی وظیفه مردم است که خدا و پیامبرش را یاری و اطاعت کنند.

ب) آیات خلافت

در برخی از آیات، اشاره شده به این که از برخی آیات، استفاده شده که خلافت از برای مجتمع است نه شخص معین؛ مثل قول خداوند متعال: «وَإِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... »؛(۲) «و یادآور زمانی را که پروردگارت به ملائکه فرمود: همانا من در روی زمین خلیفه قرار می دهم.»

از این تعبیر استفاده کرده اند چون انسان خلیفه و جانشین خدا در روی زمین است، پس حقّ سلطه نیز برای خود اوست.

در جواب می گوییم:

اوّلاً: از این آیات چنین استفاده می شود که بشر جانشین خداوند در آبادانی روی زمین است و این معنا ربطی به سلطه انسان بر خود ندارد. از همین رو می بینیم هنگامی که خلافت به معنای حکومت است، خداوند آن را به مردم نسبت نمی دهد، بلکه می فرماید:

ص:۵۶

۱- ۸۵. سوره حدید، آیه ۲۵.

۲- ۸۶. سوره بقره، آیه ۳۰.

«یا داوُدُ إِنّا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکَمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۱) «ای داوود! ما تو را جانشین خود در روی زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حقّ حکم کن.»

ثانیاً: آیات خلافت عامّه - تکویناً نه تشریعاً - دلالت بر تفویض آبادانی زمین به بشر دارد؛ زیرا تشریع بر شرایطی خاص متوقف است.

ج) آیه امانت

خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَإِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ»؛(۲) «خدا به شما امر می کند که البته امانت ها را به صاحبانشان برگردانید و چون میان مردم حکم می کنید به عدالت داوری کنید.»

از آیه فوق چنین استفاده کرده اند که مقصود از امانت، حکومت بین مردم است، به قرینه تفریعی که در آیه آمده است: «وَإِذا حَکَمْتُمْ» به این معنا که حکم و حکومت بین مردم امانت است و آن ها صاحب و مالك تدبیر آن هستند؛ زیرا مخاطب این حکم آنانند و هر کس از طریق مردم انتخاب شد باید به عدل رفتار کند.

در جواب می گوییم: آیه شریفه بر فرض که خطابش به عموم مردم است، دلالت دارد بر این که مردم وظیفه دارند حکومت را به اهلش - که از جانب خدا منصوب است — وا گذارند، نه آن که بگویند ما در آن حقّ داریم و بخواهند خود حاکم برگزینند.

ص:۵۷

۱- ۸۷. سوره ص، آیه ۲۶.

۲- ۸۸. سوره نساء، آیه ۵۸.

انتخاب اوصیا از دیدگاه قرآن

انتخاب اوصیا از دیدگاه قرآن

برخی سؤال می کنند که چرا قرآن کریم سخنی از ولا-یت و امامت و وصایت به میان نیاورده است با وجودی که در موضوعات بسیاری که اهمیّت آن به مسئله امامت نمی رسد بحث کرده است؟ به تعبیر دیگر: چگونه است که قرآن کریم سخن از خلافت اسلامی و رهبری جامعه اسلامی و امامت به میان نیاورده در حالی که این مسئله از خطیر ترین مسائل اسلام به حساب می آید؟

ولی با دقّتی کوتاه در آیات قرآنی پی می بریم که قرآن در تمام موضوعات مربوط به امامت؛ اعمّ از کلّی و جزئی و مصداقی بحث های فراوان کرده و به این مسئله مهمّ پرداخته است. اینک درصدد آن هستیم که به اصل مسئله خلافت و امامت و انتخاب اوصیای الهی بعد از انبیا اشاره کنیم که این مسأله سنّت دائمی الهی بوده و قرآن اکیداً به آن اشاره کرده است.

مفهوم اصطفا «انتخاب»

اصطفا در لغت از ماده «صفو» یعنی اختیار و خالص از چیزی است. و اصطفاء یعنی انتخاب کردن چیز خالص.

ص:۵۹

و در اصطلاح اسلامی: اصطفاء و انتخاب برخی از افراد از جانب خداوند به این است که او را تصفیه و خالص از هر گونه شوائب موجود در غیر کرده و او را بر دیگران ترجیح دهد.

اوصیا از ذریّه پیامبران

با مراجعه به آیات قرآن کریم پی می بریم که سنّت الهی بر این قرار گرفته که اوصیا انبیا را به معنای عام آن که مرادف با حجّت خدا بوده و شامل نبیّ و امام و وصیّ می شود از ذریّه آنان قرار دهد. هیچ پیامبری نیست جز آن که وصیّ یا اوصیا داشته و خداوند آنان را از آل و ذریّه پیامبران قرار داده است، خواه آن اوصیا پیامبر باشند یا خیر. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ – خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ إِبْراهِیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»؛(۱) «به حقیقت خدا برگزید آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان. فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر و خدا به اقوال و احوال همه شنوا و دانا است.»

۲ – و نیز می فرماید: «وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنا وَنُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَسُلَیْمانَ وَأَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسی وَهارُونَ وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَزَکَرِیّا وَیَحْیی وَعِیسی وَإِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحِینَ * وَإِسْماعِیلَ وَالْیَسَعَ وَیُونُسَ وَلُوطاً وَکُلاًّ فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ * وَمِنْ آبآئِهِمْ وَذُرِّیّاتِهِمْ وَإِخْوانِهِمْ وَاجْتَبَیْناهُمْ وَهَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ * ذلِکَ هُدَی اللَّهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشآءُ مِنْ

ص:۶۰

۱– ۸۹. سوره آل عمران، آیات ۳۳ و ۳۴.

عِبـادِهِ وَلَوْ أَشْـرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ * أُولئِکَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ»؛(۱) «و ما به ابراهيم، اسحاق و يعقـوب را عطـا نموديم و همه را به راه راست بـداشتيم و نوح را نيز پيش از ابراهيم و از فرزنـدانش داوود و سـليمان و ايّوب و يوسف و موسى و هارون هدايت نموديم و اين چنين نيكوكاران را پاداش نيک خواهيم داد.

و هم زكريـا و يحيى و عيسـى و اليـاس و هم اسـماعيل و يسع و يونس و لوط همه از نيكوكاراننـد. و مـا همه آن پيغمبران را بر عالميان شـرافت و برترى داديم. و نيز برخى از پدران و فرزندان و برادران آن ها را فضيلت داده و بر ديگران آنان را برگزيديم و به راه راست هـدايت نموديم. اين است هـدايت خـدا كه به آن هر يک از بنـدگانش را مى خواهد هدايت مى كند و اگر به خـدا شـرک آورنـد اعمـال آنان را نابود مى سازد. آن ها [پيغمبران] كسانى انـد كه ما آنان را كتاب و فرمان و مقام نبوّت عطا كرديم.»

۳ – «هُنالِـکَ دَعـا زَكَرِيّـا رَبَّهُ قـالَ رَبِّ هَبْ لِى مِنْ لَـدُنْکَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّکَ سَـمِيعُ الـدُّعاءِ * فَنادَتْهُ الْمَلائِكَةُ وَهُوَ قائِمٌ يُصَـلِّى فِى الْمِحْرابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُکَ بِيَحْيى مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّداً وَحَصُوراً وَنَبِيّاً مِنَ الصّالِحِينَ»؛(۲) «در آن هنگام زكريا [كه كرامت مريم را مشاهـده كرد]عرض كرد: پروردگـارا مرا به لطف خويش فرزنـدانى پـاک سرشت عطـا فرما كه همانا تويى مستجاب كننـده دعا. و هنگامى كه او در محراب ايسـتاده، مشـغول نيايش بود، فرشـتگان او را صدا زدند كه: خدا تو را به يحيى بشارت مى دهد، [كسى] كه كلمه خدا [= مسيح] را تصديق مى كند، و رهبر خواهد بود، و از هوس هاى سركش بركنار، و پيامبرى از صالحان است.»

ص:۶۱

۱– ۹۰. سوره انعام، آيات ۸۴ – ۸۹.

۲– ۹۱. سوره آل عمران، آيات ۳۸ و ۳۹.

۴ – «لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَإِبْراهِيمَ وَجَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّهَ وَالْکِتابَ»؛(۱) «ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو، نبوّت و کتاب قرار دادیم.»

۵ – «وَوَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَیَعْقُوبَ وَجَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّهَ وَالْکِتابَ وَآتَیْناهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصّالِحِینَ»؛(۲) «و [در اواخر عمر] اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و نبوّت و کتاب آسمانی را در دودمانش قرار دادیم و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است.»

۶ – «وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ وَقالَ یا أَیُّهَا النّاسُ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّیْرِ وَأُوتِینا مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ إِنَّ هذا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ»؛(۳) «و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هرچیز به ما عطا گردیده، همانا این فضیلت آشکاری است.»

۷ – «أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ مِنْ ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّیَّهِ إِبْراهِیمَ وَإِسْرآئِیلَ وَمِمَّنْ هَدَیْنا وَاجْتَبَیْنا إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَبُکِیّاً»؛(۴) «آن ها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمت شان قرار داده بود، از فرزندان آدم، و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم، و از دودمان ابراهیم و اسرائیل، و از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم. آن ها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند، در حالی که سجده می کردند و گریان بودند.»

۸ – «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ

۱– ۹۲. سوره حدید، آیه ۲۶.

۲– ۹۳. سوره عنکبوت، آیه ۲۷.

۳– ۹۴. سوره نمل، آیه ۱۶.

۴– ۹۵. سوره مریم، آیه ۵۸.

إِبْراهِيمَ الْكِتـابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنـاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً»؛(۱) «یـا ایـن که نسبت به مردم [= پیـامبر و خانـدانش]، و از آنچه خداونـد از فضـلش به آن هـا بخشـیده، حسـد می ورزنـد؟ مـا به آل ابراهیم، [که یهود از خانـدان او هسـتند نیز] کتـاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن ها [پیامبران بنی اسرائیل]قرار دادیم.»

۹ - « ... وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي * هارُونَ أَخِي ... »؛(۲) « ... و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. برادرم هارون را ... »

عنایت خاص به ذریّه انبیا

بـا مراجعه به آیـات قرآن پی می بریم که ذریّه انبیا و اهل بیت آنان علیهم السـلام مورد توجه خاص و عنایت ویژه الهی بوده و بدین جهت قابلیّت مقام نبوّت و امامت و وصایت را داشته اند. اینک به برخی از آیات اشاره می کنیم:

۱ - پیـامبر خـدا در ابتـدای بعثـت مـأمور می شـود کـه انـذار و تبلیغش را از خانـدان نزدیکش شـروع کنـد: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ».(۳)

۲ - خداوند متعال اراده تکوینی اش بر عصـمت و طهارت اهل بیت پیامبرعلیهم السلام تعلّق گرفته است: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛(۴) «همانا خداونـد می خواهد پلیدی و گناه را از شـما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

۳ - خداوند متعال چنان قابلیّتی به ذریّه و اهل بیت پیامبر اسـلام علیهم السـلام داده که می توانند در هنگام مباهله شرکت داده شوند:

۱- ۹۶. سوره نساء، آیه ۵۴.

۲- ۹۷. سوره طه، آیه ۲۹ و ۳۰.

۳- ۹۸. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۴- ۹۹. سوره احزاب، آیه ۳۳.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَكُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَكُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ»؛(۱) «هر گاه بعد از علم و دانشی که [درباره مسیح]به تو رسیده، [باز] کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن گاه مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.»

۴ - خداوند به حضرت رسول صلی الله علیه وآله خطاب کرده و می فرماید: به مردم بگو که من جز مودّت ذوی القربی چیز دیگری از شما نمی خواهم: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى ؛(۲) «بگو: من هیچ پاداشی بر رسالتم از شما درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم].»

۵ - و نیز پیامبرصلی الله علیه وآله را امر می کند که تأکید و سفارش خصوصی نسبت به اهلش درباره نماز داشته باشد: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْها»؛(۳) «خانواده خود را بر نماز فرمان ده، و بر انجام آن شکیبا باش.»

از این آیات استفاده می شود که سنّت خداوند در روی زمین آن است که خداوند اوصیای انبیا را از ذریّه پاک و طیّب و طاهر آنان انتخاب می کند. و این سنّت از حضرت آدم علیه السلام ادامه داشته است که برخی از اوصیای انبیا غالباً نبیّ بوده اند. جز اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

۱- ۱۰۰. سوره آل عمران، آیه ۶۱.

۲- ۱۰۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۳- ۱۰۲. سوره طه، آیه ۱۳۲.

که چون قرار نیست بعد از او پیامبری باشد اوصیای آن حضرت تنها وظیفه امامت و وصایت دارند و وحی بعد از آن حضرت قطع شده است.

انتخاب اوصیا از جانب خداوند

حال سؤال اساسی و مهم این است که چگونه وصایت و امامت بین ذریّه انبیا به ارث گذارده می شود؟ آیا به انتخاب مردم است، یا به اراده و مشیت الهی توسّط انبیا و اوصیای قبل؟

با نظری گذرا به آیات قرآن پی می بریم که انتخاب اوصیا از جانب خداوند متعال صورت پذیرفته است.

اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم:

۱ - خداوند متعال درباره کیفیت انتخاب یوسف علیه السلام به عنوان جانشین یعقوب و پیامبری برای بنی اسرائیل می فرماید: «وَکَذلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَیُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ وَیُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَعَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهِیمَ وَإِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»؛(۱) «و این گونه پروردگارت تو را بر می گزیند، و از تعبیر خواب ها به تو می آموزد، و نعمتش را بر تو و خاندان یعقوب تمام و کامل می کند، همان گونه که پیش ازاین، بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است.»

۲ - و نیز از زبان حضرت موسی علیه السلام نقل می کند که می فرماید: «وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی * هارُونَ أَخِی * اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِی * وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی * کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً * وَنَذْکُرَکَ کَثِیراً * إِنَّکَ کُنْتَ

۱- ۱۰۳. سوره یوسف، آیه ۶.

بِنا بَصِیراً * قالَ قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یا مُوسی ؛(۱) «و وزیری از خانـدانم برای من قرار ده. برادرم هارون را. با او پشـتم را محکم کن. و او را در کـارم شـریک سـاز. تـا تو را بسـیار تسبیـح گوییم، و تو را بسـیار یاد کنیم. چرا که تو همیشه از حال ما آگاه و بینایی. فرمود: ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد.»

۳ – در مورد حضـرت داوودعلیه السـلام می فرمایـد: «یـا داوُدُ إِنّـا جَعَلْناکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ»؛(۲) «ای داوود! ما تو را خلیفه [و نماینده خود] در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حقّ داوری کن.»

تغییر ناپذیری سنّت الهی

اگر سـنّت الهی در اوصیا و جانشینان انبیا آن است که آنان را از ذریّه طیّب و طاهر شان انتخاب کند، حال چگونه ممکن است که ادعا کنیم این سنّت نسبت به پیامبرصلی الله علیه وآله و امت اسلامی تغییر کرده باشد؟

خداوند متعال می فرماید: «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِیلًا»؛(۳) «هرگز برای سـنّت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنّت الهی تغییر نمی یابی.»

نقد کلام ابوالحسن ندوی

نقد کلام ابوالحسن ندوی

ابوالحسن ندوی در اعتراض به شیعه می گوید: «عقیده شیعه

۱– ۱۰۴. سوره طه، آیات ۲۹ – ۳۶.

۲– ۱۰۵. سوره ص، آیه ۲۶.

۳– ۱۰۶. سوره فاطر، آیه ۴۳.

امامیه در مسئله امامت و خلافت با اهداف خدا و رسول او سازگاری ندارد؛ زیرا آنان به حکومت موروثی معتقدند.» (۱)

پاسخ

اوّلاً: مقصود از آن که امامت و وصایت اوصیای انبیا در ذریّه و اهل بیت آنان قرار می گیرد آن است که خداوند به آنان قابلیت داده تا پذیرای این مقام گردند. اگر مراد از وراثت آن است که بگوییم: به صرف این که این ها اولاد پیامبرند و امام علی علیه السلام داماد او است باید امام باشند گرچه قابلیت این مقام را نداشته باشند، قطعاً شیعه امامیه به این معنا معتقد نیست.

ثانیاً: اگر آن گونه که ابوالحسن ندوی می گوید: حکومتِ موروثی شعار حکومت های مادی است و انبیا الهی باید از آن منزّه باشند،(۲) چه فرق است بین پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و دیگر پیامبران؟ با آن که حکومت وراثتی را با در نظر گرفتن قابلیت ها در انبیای گذشته مشاهده می کنیم:

خداوند متعال می فرماید:

ص:۶۷

۱- ۱۰۷. صور تان متضاد تان، ندوی، ص ۱۲ و ۱۳.

۲- ۱۰۸. صور تان متضاد تان، ندوی، ص ۱۲ و ۱۳.

«أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً»؛(۱) «یا حسد می ورزند با مردم چون آن ها را خدا به فضل خود بهره مند نمود که البته ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و به آن ها فرمانروایی بزرگ عطا کردیم.»

از سوی دیگر مشاهده می کنیم که حضرت ابراهیم علیه السلام امامت را برای ذرّیه خود درخواست کرده است، آنجا که خداوند می فرماید: «وَإِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِی قالَ لا يَنالُ عَهْدِی الظّالِمِينَ»؛(۲) «[به یاد آر]هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و همه را به جای آورد. خدا به او فرمود: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: [آری، اگر شایسته باشند]عهد من هرگز به ستمکاران نمی رسد.»

در این آیه، خداوند حکومت و امامت موروثی و نَسَبی را به طور مطلق نفی نکرده است، بلکه آن را از خصوص ستمگران از ذرّیه حضرت ابراهیم علیه السلام سلب نموده است.

ثالثاً: ممکن است سرّ این که امامت و نبوّت و وصایت در نسل پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفته این باشد که از جهتی نسل پیامبرصلی الله علیه وآله نسلی طیّب و طاهر، و خانواده او خانواده ای الهی است و از طرف دیگر پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت نبوّت و کمالاتش در قلوب مردم جا گرفته و در میان آن ها از محبوبیّت خاصی برخوردار است، مردم در صورتی که کسی را دوست داشته باشند وابستگان او را نیز دوست دارند. و کسی که مورد محبّت قرار گرفت درصدد اطاعت از فرامین او برخواهد آمد.

از همین رو بهترین افراد برای امامت و جانشینی و یا نبوّت، ذرّیه و نسل پیامبرانند، هرچند این مقامات را ما بدون شرط ندانسته، برای آن قابلیت ها و شرطهایی را لازم می دانیم که از جمله آن ها، عصمت و علم لدنّی و برتری در جامعه است.

۱- ۱۰۹. سوره نساء، آیه ۵۴.

۲- ۱۱۰. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

گزارشی از اوصیای پیامبران

گزارشی از اوصیای پیامبران

با مراجعه به تاریخ انبیای الهی از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلی الله علیه وآله پی می بریم که نه تنها هر یک از انبیا، وصی یا اوصیایی برای خود داشته، بلکه وصیّ او از ذریّه اش بوده است. و این نه به جهت مجرّد قرار گرفتن آن در نسل و ذریّه پیامبر بوده، بلکه این امر همراه با وجود قابلیت ها و اهلیت ها بوده است. اینک اوصیای برخی از انبیا را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱ - شیث وصی حضرت آدم علیه السلام

الف) مسعودی نقل می کند: «چون حوّا به شیث حامل شد، نور در پیشانی اش درخشان گشت، و هنگامی که او را زایید آن نور به فرزندش منتقل شد. و چون رشد کرده و کامل شد، آدم بر او وصیّت نمود و اعلام کرد که او حجّت خدا برای بعد از خود و خلیفه خدا در روی زمین خواهدبود ... » (۱)

ب) یعقوبی می گوید: «چون وقت وفات آدم فرا رسید فرزندش شیث و فرزندان اورا دور خود جمع نمود و برآن ها درود فرستاد و دعا به برکت نمود، و بر شیث وصیت کرد ... و او را امر نمود تا در میان اولادش قائم مقام او باشد. آنان را به تقوای الهی و حسن عبادت خدا امر کرده و از معاشرت با قابیل لعین و اولادش نهی نمود ... » (۲)

او هم چنین می گوید: «شیث بعد از مرگ آدم علیه السلام به انجام وظایف خود قیام نمود. او قومش را به تقوای خداوند سبحان و عمل صالح امر می کرد.» (۳)

ص:۶۹

۱- ۱۱۱. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۷ و ۴۸، به اختصار.

۲- ۱۱۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۷.

۳- ۱۱۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸.

عبداللّٰه بن عباس می گوید: «چون هنگام وفات آدم رسید به شیث عهد و وصیت نمود و ساعات شب و روز و عبادت خلوت در هر ساعت از شبانه روز را به او تعلیم داد و او را خبر از وقوع طوفان داد. و ریاست بعد از آدم به او رسید. خداوند بر او ۵۰ صحیفه نازل کرد.» (۱)

۲ – انوش، وصیّ شیث

انوش فرزند شیث در زمان آدم علیه السلام متولد شد. و چون هنگام وفات شیث شد بر فرزندش انوش وصیت نمود، و او را خبر داد به نوری که از جانب خود به سوی او منتقل شده است ... (۲)

یعقوبی می نویسد: «انوش فرزند شیث بعد از پدرش قیام به حفظ وصیت پدر و جدّش نمود و عبادت خود را به نحو احسن انجام داد. و قومش را نیز به حسن عبادت امر نمود.» (۳)

طبری می نویسد: «انوش، جانشین پدرش در سیاست و حکومت داری و تدبیر امور رعیت شد.» (۴)

و در جای دیگر می نویسد: «چون وقت وفات شیث شد فرزندان خود و نوادگانش را که عبارت بودند از: انوش، قینان، مهلائیل، یرد، اخنوخ، و از زنان و فرزندانشان، دور خود جمع کرد، بر آنان درود فرستاده و دعا به برکت نمود ... و به فرزندش انوش وصیت کرد که تقوا پیشه کرده و قومش را به تقوای الهی و حسن عبادت سفارش نماید و سپس از دنیا رحلت نمود.» (۵)

۱- ۱۱۴. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۷.

۲- ۱۱۵. مرآه الزمان، ص ۲۲۳.

۳- ۱۱۶. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸.

۴- ۱۱۷. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۶۵.

۵- ۱۱۸. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۸ و ۹.

۳ – قینان وصیّ انوش

مسعودی می نویسد: «انوش دارای فرزندی به نام قینان شد. او کسی بود که در پیشانی اش نور هویدا بود و بر مردم عهد گرفت.» (۱)

چون هنگام وفات انوش فرا رسید به فرزندش قینان وصیت نمود، و نور به قینان منتقل شد و او را از سرّی که در او به ودیعت گذارده بود باخبر ساخت. و قینان به سیره پدرش رفتار کرد.(۲)

۴ – مهلائیل وصیّ قینان

یعقوبی می نویسد: «قینان فرزند انوش در حالی که مردی لطیف، باتقوا، و مقدس بود، در قوم خود قیام به انجام وظیفه کرد. او قوم خود را به اطاعت از خدا و حسن عبادتش و متابعت از وصیت آدم و شیث سفارش نمود. و چون مرگش فرا رسید فرزندان خود و فرزندان پسرش مهلائیل و یرد و متوشلح و لمک و زنان آنان و فرزندانشان را جمع کرده و بر آنان درود فرستاد و دعا به برکت نمود. آن گاه به مهلائیل وصیت نمود ... » (۳)

یعقوبی می نویسد: «بعد از قینان مهلائیل قیام به وظایف خود نمود و قوم خود را به اطاعت خداوند متعال و متابعت از پدرش دعوت نمود. و چون مرگش فرا رسید بر فرزندش یرد وصیت نمود آن گاه از دنیا رحلت کرد.» (۴)

مهلائیل به فرزندش وصیت کرده و مصحف را تعلیم او داد. و نیز چگونگی تقسیم زمین و آنچه در عالم حادث می شود را تعلیم او نمود. و کتاب سرّ الملکوت را که ملک به آدم تعلیم داده بود

ص:۷۱

۱- ۱۱۹. مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۹.

۲- ۱۲۰. مرآه الزمان، ص ۲۲۴.

۳- ۱۲۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۹.

۴- ۱۲۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۰.

تسلیم به او کرد، کتابی که مهر خورده نزد یکدیگر گذارده و از همدیگر به ارث می بردند.» (۱)

۵ – یوارد وصیّ مهلائیل

مسعودی می گوید: «مهلائیل دارای فرزندی به نام یارد (یوارد) شد. او نور را به ارث برده و به او عهد و وصیت شد ... » (۲)

پدرش بر او وصیت نمود و او را از سرّ مکنون و انتقال نور به او خبر داد. او مردی خوش سیرت بود.(۳)

یعقوبی می نویسد: «بعد از مهلائیل، یرد (یوارد) به وظایف او قیام نمود. او مردی مؤمن و کامل العمل برای خداوند سبحان و عبادت برای او بود. شبانه روز بسیار نماز به جای می آورد ... » (۴)

چون مرگش فرا رسید به فرزندش اخنوخ (ادریس) وصیت و عهد نموده و علومی را که نزدش بود به او نیز تعلیم داد و مصحف سرّ را به او تسلیم کرد.(۵)

۶ – ادریس نبیّ وصیّ یوارد

طبری می گوید: « ... او اوّلین پیامبر بعد از آدم و حامل نور محمّدی بود ... » (۶)

مسعودی می گوید: «بعد از یرد (یوارد) فرزندش اخنوخ قیام به وظایف او نمود و او همان ادریس پیامبر است، که صابئه گمان می کنند که او هرمس است. او کسی است که خداوند – عزّ وجلّ – در کتابش خبر از مقام رفیع و عالی او داده است ... بر او سی

۱– ۱۲۳. اخبار الزمان، ص ۷۷.
۲– ۱۲۴. مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.
۳– ۱۲۵. مرآه الزمان، ص ۲۲۴.
۴– ۱۲۶. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۱.
۵– ۱۲۷. آخر الزمان، ص ۷۷.
۶– ۱۲۸. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۱۵ – ۱۱۷.

صحیفه نازل شده بود، و بر شیث بیست و نه صحیفه نازل شد که در آن تهلیل و تسبیح بود.» (۱)

یعقوبی می نویسد: «اخنوخ (ادریس) اوّلین کسی بود که به قلم خط نوشت و او همان ادریس پیامبر است. به فرزندانش سفارش نمود تا عبادت را خالص برای خدا انجام دهند و صدق و یقین را پیشه نمایند، آن گاه خداوند او را به سوی خود بالا برد.» (۲)

خداوند متعال درباره ادریس در قرآن کریم می فرماید: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیّاً * وَرَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیّاً»؛(۳) «و در این کتاب، از ادریس [نیز]یاد کن، او بسیار راست گو و پیامبر [بزرگی]بود. و ما او را به مقام والایی رساندیم.»

ابن سعد از ابن عباس نقل کرده که گفت: «اوّلین پیامبری که بعد از آدم مبعوث شد، ادریس؛ یعنی اخنوخ فرزند یرد بود. اخنوخ دارای فرزندانی؛ از جمله متوشلح بود که به او وصیت نمود ... » (۴)

۷ - متوشلح وصیّ ادریس

ادریس به فرزندش متوشلح وصیّت نمود؛ زیرا خداوند به او وحی نموده بود که وصایت را در او قرار دهد.(۵)

مسعودی می نویسد: «بعد از اخنوخ فرزندش متوشلح به وظایف او قیام نمود، شهرها را آباد کرد در حالی که نور در پیشانی اش بود.» (۶)

طبری می گوید: «اخنوخ، متوشلح را جانشین خود بر امر

۱- ۱۲۹. مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.

۲- ۱۳۰. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۳- ۱۳۱. سوره مریم، آیات ۵۶ و ۵۷.

۴- ۱۳۲. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۹.

۵- ۱۳۳. اخبار الزمان، ص ۷۹.

۶- ۱۳۴. مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۰.

خداوند قرار داد. و قبل از آن که به آسمان ها رود اهل بیتش را وصیت نمود ... او اوّل کسی بود که سوار بر اسب شد؛ زیرا روش پدرش را در جهاد پیمود، و نیز طریق پدرانش را در عمل به اطاعت خدا دنبال کرد.» (۱)

۸ – لمک، وصیّ متوشلح

طبری می گوید: «چون هنگام وفات متوشلح رسید به فرزندش لمک وصیت نمود. «لمک» به معنای جامع است. و او پدر نوح بود که به او وصیت و عهد شده و صحف و کتاب های مهر زده شده که برای ادریس بود به او واگذار شد و وصیت به او منتقل گشت.» (۲)

یعقوبی می نویسد: «لمک بعد از پدرش به عبادت و طاعت خدا قیام نمود ... و چون مرگش فرا رسید، نوح، سام، حام، یافث و زنانشان را فراخواند، تنها کسانی که از اولاد شیث باقی مانده بودند ... متوشلح بر آنان درود فرستاد و به برکت دعا نمود و عرضه داشت: از خداوندی که آدم را آفرید می خواهم که به شما از برکت پدرمان آدم عطا نماید و در اولاد شما مُلک و حکومت قرار دهد ... » (۳)

۹ – نوح نبیّ، وصیّ لمک

خداوند متعال درباره نبوّت حضرت نوح می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَإِبْراهِیمَ وَجَعَلْنا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْکِتابَ ... »؛(۴) «ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در دودمان آن دو، نبوّت و کتاب قرار دادیم.» و نیز می فرماید: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِیهِمْ أَلْفَ

ص:۷۴

۱– ۱۳۵. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲– ۱۳۶. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳– ۱۳۷. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳.

۴– ۱۳۸. سوره حدید، آیه ۲۶.

سَنَهٍ إِلّا خَمْسِینَ عاماً»؛(۱) «و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم، و او در میان آن ها هزار سال مگر پنجاه سال، درنگ کرد.»

یعقوبی می نویسد: «خداوند – عزّ وجلّ – در زمان حیات جدّش اخنوخ که همان ادریس نبیّ بود به او وحی فرستاد. و قبل از آن که خداوند ادریس را به آسمان برد او را امر کرد که قومش را انذار کرده و آنان را از معاصی که انجام می دادند، نهی نموده و آنان را از عذاب برحذر دارد. او مردم را بر عبادت خداوند متعال دعوت نمود ...

نوح بعد از خروجش از کشتی ۳۶۰ سال زندگی کرد. و هنگام وفات خود که رسید، سه فرزندش سام، حام، و یافث و فرزندان دیگرش را دور خود جمع کرد و آنان را وصیت کرده و به عبادت خداوند متعال امر نمود ... » (۲)

۱۰ – سام، وصیّ حضرت نوح

ابن اثیر می نویسد: «نوح به فرزندش سام که بزرگ ترین فرزنداش بود وصیت کرد.» (۳)

ص:۷۵

۱- ۱۳۹. سوره عنکبوت، آیه ۱۴.

۲- ۱۴۰. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۶.

۳- ۱۴۱. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۶.

مسعودی می نویسد: «خداوند برای سام، فرزند نوح، ریاست و کتاب های فرستاده شده از آسمان را قرار داد ... » (۱)

یعقوبی می نویسد: «سام فرزند نوح، بعد از پدرش به عبادت خداوند و طاعت او قیام نمود ... و هنگامی که زمان وفاتش رسید به فرزندش ارفخشد وصیّت نمود.» (۲)

۱۱ – ارفخشد، وصیّ سام

مسعودی می گوید: «قیّم بعد از سام در روی زمین فرزندش أرفخشد بود.» (۳)

یعقوبی می گوید: «ارفخشد پسر سام قیام به عبادت خداوند متعال و طاعت او نمود، و بعد از گذشت ۱۸۵ سال از عمرش، خداوند به او فرزندی به نام شالح عنایت نمود. اولاد نوح در شهرها پراکنده شدند ... » (۴)

۱۲ – شالح، وصیّ أرفخشد

یعقوبی می گوید: «چون وقت وفات أرفخشد رسید اولاد و اهل خود را جمع کرده و آنان را به عبادت خداوند متعال و اجتناب از معاصی فراخواند. و به شالح فرزند خود فرمود: وصیت مرا قبول کن، و در بین اهلت بعد از من قیام کرده و عمل به طاعت خداوند متعال کن. این را گفت و از دنیا رحلت نمود.» (۵)

او هم چنین می گوید: «شالح فرزند أرفخشد در بین قومش قیام کرده و آنان را به طاعت خداوند متعال امر نموده و از معاصی نهی کرد، و از آنچه به اهل معاصی از مصیبت و عذاب خواهد رسید برحذر داشت. خداوند متعال بعد از گذشت ۱۳۰ سال به او فرزندی داد که نامش را «عابر» گذاشت. هنگام مرگش که فرا رسید به فرزندش عابر وصیت کرده و او را دستور به اجتناب از کارهای فرزندان قابیل لعین داد و آن گاه از دنیا رحلت نمود.» (۶)

این چهار نفر که ذکر شدند همگی از اوصیای نوح بودند ولی پیامبر نبودند.

۱- ۱۴۲. اخبار الزمان، ص ۷۵.

۲- ۱۴۳. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۷.

۳- ۱۴۴. مروج الذهب، ج ۱، ص ۵۴.

۴- ۱۴۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۵- ۱۴۶. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۶- ۱۴۷. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸.

۱۳ – حضرت هود و صالح علیهما السلام

قبیله «عاد» از ذریّه نوح نبیّ به درجه ای بالاّ از پیشرفت رسیدند، ولی شیطان توانست در آن ها راه پیدا کرده و به عبادت بتان تشویقشان نماید.

خداوند متعال از بین افراد قبیله خودشان، حضرت هودعلیه السلام را برای عبادت خدا مبعوث نمود. حضرت هودعلیه السلام آن ها را تنها به عبادت خداوند و عمل به دین اسلام که پروردگار عالمیان تشریع کرده بود، دعوت نمود ...

خداوند متعال می فرماید: «وَإِلی عادٍ أَخاهُمْ هُوداً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلّا مُفْتَرُونَ ... »؛(۱) «[ما] به سوی [قوم] عاد، برادرشان هود را فرستادیم، [به آن ها] گفت: ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست شما فقط تهمت می زنید [و بت ها را شریک او می خوانید] ... »

و نیز می فرماید: «وَاذْکُرْ أَخا عادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللَّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ ... »؛(۲) «[سرگذشت هود] برادر قوم عاد را یاد کن، آن زمان که قومش را در سرزمین احقاف بیم داد در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند که: جز خدای یگانه را نپرستید [و گفت:] من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم ... »

و نیز می فرماید: «کَذَّبَتْ عادٌ فَکَیْفَ کانَ عَذابِی وَنُذُرِ * إِنّا أَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً صَرْصَراً فِی یَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ * تَنْزِعُ النّاسَ کَأَنَّهُمْ

ص:۷۷

۱- ۱۴۸. سوره هود، آیات ۵۰ – ۵۵.

۲- ۱۴۹. سوره احقاف، آیات ۲۱ – ۲۵.

أَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»؛(۱) «قوم عاد نیز پیامبر خود را تکـذیب کردنـد، پس [ببینیـد] عـذاب و انـذار های من چگونه بود. ما تندباد وحشتناك و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم ... که مردم را همچون تنه های نخل ریشه کن شده، از جا بر می کَند.»

و قـبیله ثمود نیز از ذریّه حضـرت نوح بودنـد. آنـان بعـد از قوم عـاد زنـدگی کرده و قصـرهای زیبـایی را بین شـام و مـدینه بنا نمودنـد. ولی بعد از مدتی طغیان و سرکشـی کرده و به عبادت بت ها مشـغول شدند. خداوند متعال از بین قبیله خود، صالح را به جهت بشارت و انذار فرستاد ...

خداونـد متعـال در این بـاره می فرمایـد: «وَإِلى ثَمُودَ أَخـاهُمْ صالِحـاً قـالَ یـا قَوْمِ اعْبُـدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ الْـأَرْضِ وَاسْـتَعْمَرَکُمْ فِیهـا فَاسْـتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُـوا إِلَیْـهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ ... »؛(۲) «و به سـوی قـوم ثمود، برادرشـان صالـح را [فرسـتادیم]، گفت: ای قوم من! خدا را پرسـتش کنید، که معبودی جز او برای شـما نیست. اوست که شـما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شـما واگذاشت، از او آمرزش بطلبید، سـپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم [به بندگان خود]نزدیک، و اجابت کننده [خواسته های آن ها] است ... »

۱۴ – وصیت ابراهیم به فرزندش اسماعیل علیهما السلام

بعد از حضـرت نوح علیه السلام یکی پس از دیگری اوصیا برای هدایت مردم از طرف خداوند متعال مأمور به وظیفه و هدایت خلق بودند، تا آن که خداوند متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را مبعوث به شریعت حنیفیه نمود.

۱– ۱۵۰. سوره قمر، آیات ۱۸ – ۲۰.

۲– ۱۵۱. سوره هود، آیات ۶۱ – ۶۸.

خداونـد متعـال مى فرمايـد: «وَإِبْراهِيمَ إِذْ قـالَ لِقَـوْمِهِ اعْبُـدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذلِكَمْ خَيْرٌ لَكَمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ... »؛(۱) «مـا ابراهيم را [نيز]فرسـتاديم، هنگـامى كه به قومش گفت: خـدا را پرسـتش كنيـد و از [عـذاب]او بپرهيزيـد كه اين براى شـما بهتر است اگر بدانيد ... »

و هنگامى كه حضـرت ابراهيم عليه السـلام خواست از مكه كوچ كند به فرزندش اسماعيل وصيت نمود تا در كنار بيت الحرام اقـامت كرده و حـجّ و مناسك مردم را برپا دارد. و به او فرمود: خداونـد تعـدادش را زياد كرده و نسـلش را پر ثمر كرده، و در اولادش بركت و خير قرار خواهد داد.(۲)

و چون هنگام وفات اسـماعيل عليه السـلام فرا رسـيد به برادرش اسحاق وصيّت نمود. و همين طور وصيت از پدر به فرزند يا به برادر و يا يكى از افراد خانواده منتقل مى شد.

۱۵ – وصيت داوود به سليمان عليهما السلام

حضـرت داوودعليه السـلام به فرزندش سـليمان عليه السـلام وصيت نمود و به او فرمود: «من در راه تمام اهل زمين حركت مى كنم ... پس به وصيت هاى پروردگارت عمل نما و ميثاق ها و عهدها و وصيت هاى او را كه در تورات آمده عمل كن.» (۳)

خداونـد متعال در اين باره مى فرمايد: «وَلَقَدْ آتَيْنا داوُدَ وَسُـلَيْمانَ عِلْماً وَقالاَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى فَضَّلَنا عَلى كَثِيرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ * وَوَرِثَ سُلَيْمانُ داوُدَ ... »؛(۴) «و ما به داوود و سـليمان، دانشى عظيم داديم، و آنان گفتند: ستايش از آن خدايى است كه ما را بر بسيارى از بندگان مؤمنش برترى بخشيد. و سليمان وارث داوود شد ... »

۱- ۱۵۲. سوره عنكبوت، آيات ۱۶ – ۱۸.

۲- ۱۵۳. تاريخ يعقوبى، ج ۱، ص ۲۸.

۳- ۱۵۴. تاريخ يعقوبى، ج ۱، ص ۵۷.

۴- ۱۵۵. سوره نمل، آيات ۱۵ – ۲۴.

۱۶ – وصیت زکریّا به یحیی علیهما السلام

حضرت زکریاعلیه السلام به سنّ پیری رسیده بود و همسر او نیز زنی نازا بود، لذا از خداوند متعال فرزندی درخواست کرد که وارث او گردد. خداونـد متعال در این باره می فرمایـد: «کهیعص * ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیّا * إِذْ نادی رَبَّهُ نِدآءً خَفِیّاً * قالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْباً وَلَمْ أَکُنْ بِدُعآئِکَ رَبِّ شَقِیّاً * وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرآئِی وَکانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً * یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیّاً * یا زَکَرِیّا إِنّا نُبَشِّرُکَ بِغُلام اسْمُهُ یَحْیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیّاً * قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَکانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیّاً * قالَ کَذلِکَ قالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئاً * قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَةً قالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلاثَ لَیالٍ سَوِیّاً * فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرابِ فَأَوْحی إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَعَشِیّاً * یا یَحْیی خُذِ الْکِتابَ بِقُوَّةٍ وَآتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً * وَحَناناً مِنْ لَدُنّا وَزَکاةً وَکانَ تَقِیّاً * وَبَرّاً بِوالِدَیْهِ وَلَمْ یَکُنْ جَبّاراً عَصِیّاً * وَسَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیّاً»؛(۱)

«کهیعص. [ایـن آیـات] یـادی است از رحمت پروردگـار تـو نسبت به بنـده اش زکریـا. در آن هنگـام که پروردگـارش را در خلوتگاه [عبادت]پنهان خوانـد. گفت: پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته، و من هرگز در دعـای تو، از اجابت محروم نبوده ام. و من از بستگان بعـد از خودم بیمناکم [که حقّ پاسـداری از آیین تو را نگه ندارنـد]و [از طرفی]همسرم نازا و عقیم است، تو از نزد خود جانشینی

۱- ۱۵۶. سوره مریم، آیات ۱ – ۱۵.

بر من ببخش. که وارث من و دودمان یعقوب باشد، و او را مورد رضایتت قرار ده. ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش «یحیی» است، و پیش از این هم نامی برای او قرار نداده ایم. گفت: ای پروردگار من! از کجا برای من فرزندی خواهد بود، در صورتی که همسرم ناز است. و من هم از شدت پیری به فرتوتی رسیده ام. فرمود: این گونه است؛ پروردگارت گفته این بر من آسان است؛ و قبلاً تو را آفریدم در حالی که چیزی نبودی. عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده، فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلّم با مردم نخواهی داشت؛ در حالی که زبانت سالم است. او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد، و با اشاره به آن ها گفت: [به شکرانه این موهبت،]صبح و شام خدا را تسبیح گویید. ای یحیی! کتاب خدا را با قوت بگیر. و ما فرمان نبوّت [و عقل کافی] در کودکی به او دادیم. و رحمت و محبّتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی [دل و جان] و او پرهیزکار بود. او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود، و جبار[و متکبر]و عصیانگر نبود. سلام بر او، آن روز که تولّد یافت و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده برانگیخته می شود.»

عصر فترت

خداوند متعال می فرماید: « ... قَدْ جاءَكُمْ رَسُولُنا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشِيرٍ وَلا نَذِيرٍ فَقَدْ جاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ»؛(۱) «رسول ما، پس از فاصله و فترتی میان پیامبران، به سوی شما آمد، در حالی که حقایق را برای شما بیان

ص:۸۱

۱- ۱۵۷. سوره مائده، آیه ۱۹.

می کنـد، تـا مبادا [روز قیامت] بگوییـد: نه بشارت دهنـده ای به سـراغ ما آمـد، و نه بیم دهنـده ای! [هم اکنون، پیامبر] بشارت دهنده و بیم دهنده، به سوی شما آمد! و خداوند بر همه چیز تواناست.»

«فترت» در لغت به معنای مـدتی است که بین دو زمان قرار می گیرد. و در اصـطلاح اسـلامی به معنای فاصـله ای است که بین بعثت دو پیامبر قرار دارد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بعد از مدت زمانی که از پیامبری حضرت عیسی علیه السلام می گذشت مبعوث به رسالت شد. ولی در این مدت، انبیا و اوصیایی وجود داشتند که شریعت حضرت عیسی یا دین حنیف حضرت ابراهیم علیهما السلام را تبلیغ می نمودند.

حلبی در سیره خود نقل کرده که بعد از حضـرت اسماعیل علیه السلام کسی به جز محمّدصلی الله علیه وآله به شریعت مستقل مبعوث نشد. امّا خالد بن سنان و بعد از او حنظله، این دو به تقریر و تبلیغ شریعت حضرت عیسی مبعوث بودند.(۱)

مسعودی و دیگران نقـل کرده انـد که رسول خداصـلی الله علیه وآله درباره خالـد بن سـنان عبسـی فرمود: «او پیامبری بود که قومش او را ضایع نمودند.» (۲)

احمـد بن حنبـل و دیگران خبری از صـحابی محترم، سـلمان فارسـی نقـل کرده انـد که در آن، سـخن از ملاقـات او با یکی از اوصیای حضرت عیسی علیه السلام در سرزمین عموریه(۳) به میان آمده است. او

ص:۸۲

۱- ۱۵۸. سیره حلبیه، ج ۱، ص ۲۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۱۳۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۹۹.
۲- ۱۵۹. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۷۱.
۳- ۱۶۰. عموریه: شهری از بلاد روم است. معجم البلدان، حموی.

می گوید: « ... من به صاحب عموریه ملحق گشتم و از خبرم او را مطلع ساختم. او گفت: نزد من اقامت نما. من با مردی که بر هدایت اصحاب و امر آنان بود اقامت نمودم. او گفت: سپس امر خدا بر او نازل شد. و چون حاضر گشت به او گفتم: من با فلان شخص بودم که فلان شخص مرا وصیت به فلان شخص نمود و همین طور تا این که فلان شخص مرا به تو وصیت کرد. حال تو مرا به چه کسی وصیت و امر می کنی؟ او به من فرمود: ای فرزندم! به خدا سوگند! من از کسی که ما بر آن بوده ایم اطلاع ندارم و لذا به آن امر نمی کنم، ولی زمانی پیامبری بر تو سایه می افکند که او مبعوث به دین ابراهیم علیه السلام است. او در سرزمین عرب خروج خواهد کرد ... او دارای علاماتی است که برکسی مخفی نمی باشد. او از هدیه استفاده می کند ولی از مال صدقه نمی خورد. بین دو کتفش مهر نبوّت است. اگر تو توانستی در آن شهرها به او ملحق شوی این کار را انجام بده. او این را گفت و از دنیا رحلت نمود ... » (۱)

اوصیا از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام در عصر فترت

اوصیا از نسل حضرت اسماعیل علیه السلام در عصر فترت

در عصر فترت و نبود رسولان، اوصیایی از آباء و اجداد پیامبرصلی الله علیه وآله وظیفه رهبری جامعه جزیره العرب را بر عهده داشتند، اینک به شرح حال برخی از آنان در این عصر و زمان اشاره می کنیم:

۱ - الیاس بن مضر

یعقوبی می گوید: «الیاس بن مضر مردی باشرف بوده و فضیلتش آشکار بود. او اوّلین کسی بود که بر فرزندان اسماعیل به جهت تغییر

۱- ۱۶۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۲۷.

سنّتهای پدرانشان انکار کرد، و از او کارهای زیبایی ظاهر شد، به طوری که نسبت به کارهای او به حدّی رضایت پیدا کردند که به هیچ یک از اولاد اسماعیل چنین رضایتی نداشتند. او آنان را به سنّتهای پدرانشان بازگردانید تا این که سنّت آنان به طور تمام به اوّل خود بازگشت.

او اوّلین کسی بود که شتران را برای خانه خدا به هدیه می فرستاد، و او اولین کسی بود که بعد از وفات ابراهیم علیه السلام رکن را قرار داد. و عرب او را تعظیم می نمود ... » (۱)

بنابر این، الیاس یکی از اوصیای رسولان صاحب شریعت بود که در حفاظت شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام می کوشید.

۲ – کنانه بن خزیمه

حلبی می گوید: «او بزرگمردی با حُسن و عظیم القدر بود که عرب به جهت علم و فضلش به او رجوع می کرد. او همیشه می گفت: وقت خروج پیامبری از مکه به نام «احمد» نزدیک شده است. پیامبری که مردم را به سوی خدا و نیکی و احسان و مکارم اخلاق دعوت نماید. او را متابعت کنید تا بر عزّت و شرف تان اضافه گردد. و هرگز آنچه را آورده تکذیب نکنید؛ زیرا برحقّ است.» (۲)

۳ – کعب بن لؤی

بلاذری و دیگران نقل کرده اند: «او مردی عظیم القدر در بین عرب بود. او چنان شخصیتی بود که زمان مرگش را به جهت تعظیمش مبدأ تاریخ قرار دادند، تا زمان عام الفیل که آن واقعه مبدأ تاریخ عرب شد. کعب در ایام حج برای مردم خطبه می خواند

۱- ۱۶۲. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۲۷.
۲- ۱۶۳. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۶.

و می فرمود: «ای مردم! بفهمید، و گوش فرا دهید و فرا گیرید ... همانا آسمان بنا شده و زمین گسترده شده است و ستارگان نشانه هایی هستند که بیهوده آفریده نشده اند تا روی خود از آن ها برگردانید ... صله رحم کنید ... به عهد خود وفا کنید ... حرمت این حرم را به پا دارید و به آن تمسّک نمایید؛ زیرا برای آن به زودی خبری خواهد بود و از آن، خاتم انبیا مبعوث گردد. خبرش را موسی و عیسی رساننده اند ...

آن گاه گفت: ای کاش من شاهد نجوای دعوتش بودم!» (۱)

۴ – قصیّ بن کلاب

قوم خزاعه در مکه حکمرانی می کرده و متولّی امر بیت اللّه الحرام بودند تا آن که قصی بن کلاب به حدّ رشد رسید. قومش را جمع کرده و با کمک گرفتن از قومی دیگر با قبیله خزاعه جنگیدند تا این که ولایت بیت اللّه الحرام را به دست گرفتند ... او قبایل قریش را از بالای درّه ها و کوه ها جمع کرد، و برای آن ها در مکه «دار الندوه» را بنا نمود تا در آن اجتماع کرده و در امورشان مشورت نمایند، و بیت اللّه الحرام را به گونه ای ساخت که کسی هرگز آن را آن گونه نساخته بود.(۲)

ابن سعد نقل می کند: «قصی خطاب به قریش کرده و فرمود: ای جماعت قریش! همانا شما همسایگان خدا و اهل خانه او و اهل حرم هستید، و حاجیان، مهمانان خدا و زائران خانه اویند و آنان

۱- ۱۶۴. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶ و ۴۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ سیره حلبیه، ج ۱، ص ۹ و ۱۵ و ۱۶؛ سیره نبویه در حاشیه سیره حلبیه، ج ۱، ص ۹.

۲- ۱۶۵. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۸ – ۲۴۰.

سزاوارترین مهمانان به کرامتند، پس برای آنان طعام و آب در ایّام حجّ فراهم سازید ... » (۱)

حلبی می گوید: او اولین کسی بود که در مزدلفه آتش روشن کرد تا مردم هنگام کوچ کردن از عرفه آنجا را مشاهده نمایند ... » (۲)

این ها همان کارهایی بود که حضرت ابراهیم علیه السلام انجام می داد.

۵ – عبدمناف بن قصی

بعد از فوت قصیّ، فرزندش عبدمناف جانشین او شد. او که اسمش مغیره بود قریش را وصیت به تقوای الهی و صله رحم نمود.(۳)

یعقوبی می گوید: «ریاست به عبدمناف فرزند قصیّ منتهی شد. او مردی جلیل القدر و دارای شرف عظیم بود.» (۴)

۶ – هاشم بن عبد مناف

ابن سعد می گوید: «هاشم بعد از پدرش دارای شرف شده و جلیل القدر گشت. قریش، ریاست و سقایت و مهمان داری حجّاج را به او واگذار کردند. هنگامی که ایّام حجّ می شد در میان قریش می ایستاد و برای آنان خطبه می خواند ... » (۵)

۷ – عبدالمطلب بن هاشم

ابن سعد می گوید: «عبدالمطلب زیباترین مرد قریش از حیث صورت و از حیث جسم، کشیده ترین آنان بود. او در حلم و سخاوت برترین مردم به حساب می آمد ... او مردی خداشناس

۱- ۱۶۶. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۴۱ و ۴۲.

۲- ۱۶۷. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۳.

۳- ۱۶۸. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۷؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۷.

۴- ۱۶۹. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱.

۵- ۱۷۰. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۴۶.

بود و ظلم و فجور را بس کاری عظیم می دانست. و هیچ پادشاهی نبود جز آن که او را اکرام کرده و شفیع می نمود ... » (۱)

مسعودی می گوید: «از جمله کسانی که اقرار کننده به توحید و اثبات کننده جزا در قیامت و ترک کننده تقلید بود، عبدالمطّلب بن هاشم است ... » (۲)

او کسی بود که در عالم رؤیا مأمور به حفر چاه زمزم شد.(۳)

هنگامی که لشکر ابرهه با فیل هایش به قصد تخریب خانه خدا آمدند، در ملاقاتی که با او داشت تقاضای استرداد شتران خود را کرد. ابرهه گفت: چرا از من نمی خواهی که برگردم؟ او در جواب فرمود: «أنا ربّ الإبل، ولهذا البیت الّذی زعمت أنّك ترید هدمه، ربّ یمنعك منه»؛ «من صاحب این شترانم و برای این خانه ای که تو گمان می کنی که می توانی آن را خراب کنی پروردگاری است که تو را از این کار منع خواهدکرد.» او از این کلام وحشتی در دلش افتاد.

آن گاه عبدالمطلب اولاد خود و کسانی که با او بودند را جمع کرده و به طرف درب خانه خدا روانه شد و آن را گرفت و فرمود: « ... ای پروردگار من! همانا بنده، زاد و توشه خود را حفظ می کند، تو نیز راحله خود را حفظ فرما و از گزند دشمنان برحذر دار ... در این وقت بود که خداوند بر سر اصحاب فیل پرندگان ابابیل را فرستاد.(۴)

بلاذری می گوید: « ... و چون آمنه، محمّد را زایید کسی را به سوی عبدالمطلب فرستاد و به او پیام رساند که برای تو فرزندی

۱- ۱۷۱. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱.

۲- ۱۷۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳- ۱۷۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۵۴ - ۱۵۶.

۴- ۱۷۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۰ - ۲۵۴؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۵۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۵.

متولد شده است. عبدالمطلب خوشحال با فرزندانش به سوی آمنه آمد. و چون فرزند را دید او را گرفته و در پارچه ای پیچیده و داخل کعبه نمود و این اشعار را خواند:

الحمد للّٰه الّذی أعطانی

هذا الغلام الطیّب الأردان

أعیذه بالبیت ذی الأرکان

من کلّ ذی بغی وذی شنئان

وحاسد مضطرب العنان(۱)

ابن عساکر و ابن اثیر نقل کرده اند که به این اشعار ابیاتی را اضافه کرد که در آخر آن چنین آمده است:

أنت الّذی سُمّیت فی الفرقان

فی کتب ثابته المبان

أحمد مکتوب علی اللسان(۲)

حلبی می گوید: «عبدالمطلب در عصر جاهلیت شراب (خمر) را بر خود حرام کرده و شخصی مستجاب الدعوه بود. او را به جهت سخاوتش فیّاض می نامیدند ... و نیز از حکما و حلمای قریش به حساب می آمد.» (۳)

عبدالمطلب اولاد خود را به ترک ظلم و ستم امر می نمود و آنان را بر مکارم اخلاق تحریض می کرد و از امور پست نهی می نمود. همیشه می فرمود: از این دنیا ظالمی خارج نمی شود تا آن که از او انتقام گرفته شود و به سزای اعمالش برسد. تا این که مردی ظالم از اهل شام بدون آن که به عقوبت برسد هلاک شد. این خبر را به عبدالمطلب رساندند او فکر کرد و گفت: به خدا سوگند! همانا

۱- ۱۷۵. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۱.
۲- ۱۷۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۶۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۶۴.
۳- ۱۷۷. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱.

ورای این دار خانه ای است که محسن درآن به سزای احسانش و بدکار به جزای بدی هایش خواهد رسید.» (۱)

عبدالمطلب کسی بود که بعد از آمدن قحطی طولانی در شبه جزیره عربستان مردم به او پناه آورده و به او گفتند: خداوند مکرّر ما را به خاطر تو سیراب کرده است، از خدا بخواه که ما را سیراب گرداند. عبدالمطلب با رسول خداصلی الله علیه وآله به طرف بیابان حرکت کردند و بعد از مقداری مناجات و خواستن از خدا، باران فراوانی برای آنان نازل شد.(۲)

مجلسی نقل می کند که برای عبدالمطلب، جدّ رسول خداصلی الله علیه وآله بستری در سایه بان کعبه پهن می شد و هیچ یک از اولاد او به جهت جلالت قدر عبدالمطلب بر روی آن نمی نشست، به جز رسول خداصلی الله علیه وآله که می آمد و بر روی آن می نشست. عموهای آن حضرت می آمدند تا او را از آن مکان دور سازند، که جدّش عبدالمطلب می فرمود: فرزندم را رها سازید. آن گاه دستی بر کمر او می کشید و می فرمود: همانا برای این فرزندم شأنی است.(۳)

یعقوبی می نویسد: «عبدالمطلب به فرزندش زبیر وصیت به حکومت و امر کعبه نمود و به ابوطالب وصیت رسول خداصلی الله علیه وآله و سقایت زمزم کرد. و به او فرمود: من در میان شما شرف عظیم گذاردم ... » (۴)

۱- ۱۷۸. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۴؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۱.

۲- ۱۷۹. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۸۲ - ۸۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

۳- ۱۸۰. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴ و ۱۴۶ و ۱۵.

۴- ۱۸۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳.

غدیر محور انسجام حقیقی

در دهمین سال هجرت، رسول خداصلی الله علیه وآله قصد زیارت خانه خدا را نمودند، فرمان حضرت مبنی بر اجتماع مسلمانان، در میان قبایل مختلف و طوایف اطراف، اعلان شد، گروه عظیمی برای انجام تکلیف الهی (ادای مناسک حج) و پیروی از تعلیمات آن حضرت، به مدینه آمدند. این تنها حجّی بود که پیامبر بعد از مهاجرت به مدینه، انجام می داد، که با نام های متعدد، در تاریخ ثبت شده است؛ از قبیل: حجهالوداع، حجهالاسلام، حجه البلاغ، حجه الکمال و حجه التمام.

رسول خداصلی الله علیه وآله غسل کردند، دو جامه ساده احرام، با خود برداشتند: یکی را به کمر بسته و دیگری را به دوش مبارک انداختند، و روز شنبه، ۲۴ یا ۲۵ ذی قعده، به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شدند. تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز، در هودج ها قرار دادند. با همه اهل بیت خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و گروه بزرگی از مردم، حرکت کردند.(۱) بسیاری از مردم به علّت شیوع بیماری آبله از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند با وجود این، گروه بی شماری با آن حضرت، همراه شدند. تعداد

۱- ۱۸۲. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۲۵؛ مقریزی، الامتاع، ص ۵۱۱؛ ارشاد الساری، ج ۶، ص ۳۲۹.

شرکت کننده ها را، ۱۱۴ هزار، ۱۲۰ تا ۱۲۴ هزار و بیشتر، ثبت کرده اند؛ البته تعداد کسانی که در مکه بوده، و گروهی هم که با علی علیه السلام و ابوموسی اشعری از یمن آمدند، به این تعداد افزوده می شود.

بعد از انجام مراسم حج، پیامبرصلی الله علیه وآله با آن جمعیت کثیر، آهنگ بازگشت به مدینه کردند. هنگامی که به غدیر خم رسیدند، جبرئیل امین، فرود آمد و از جانب خدای متعال، این آیه را آورد: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ...»؛(۱) «ای رسول ما! آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده به مردم ابلاغ کن.» جحفه، منزلگاهی است که راه های متعدد، از آنجا منشعب می شود. ورود پیامبر و یارانش به آنجا، در روز پنج شنبه، هجده ذی الحجّه صورت گرفت.

امین وحی، از طرف خداوند به پیامبر امر کرد تا علی علیه السلام را ولی و امام معرفی کرده و وجوب پیروی و اطاعت از او را به خلق ابلاغ کند.

آنان که در دنبال قافله بودند، رسیدند، و کسانی که از آن مکان عبور کرده بودند، باز گشتند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود خار و خاشاک آنجا را برطرف کنند. هوا به شدت گرم بود، مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیامبر، چادری تهیه کردند.

اذان ظهر گفته شد و پیامبر، نماز ظهر را با همراهان، ادا کردند. بعد از پایان نماز، از جهاز شتر، محل مرتفعی ترتیب دادند.

۱- ۱۸۳. سوره مائده، آیه ۶۷.

پیـامبر بـا صـدای بلنـد، همگـان را متوجه ساخت و خطبه را این گونه آغاز فرمود: «حمـد، مخصوص خـداست، یاری از او می خواهیم، به او ایمـان داریم، و توکّـل مـا بر اوست. از بـدی هـای خود و اعمـال نادرست به او پناه می بریم. گمراهان را جز او، پناهی نیست. آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننـده ای نخواهـد بود. گواهی می دهم معبودی جز او نیست و محمّد بنده و فرستاده اوست.

پس از سـتایش خداونـد و گواهی به یگانگی او فرمود: ای گروه مردم! خداوند مهربان و دانا مرا آگاهی داده که دوران عمرم به سـر آمـده است. هر چه زودتر دعوت خـدا را اجابت و به سـرای باقی خواهم شـتافت. من و شـما هر کـدام برحسب آنچه بر عهده داریم، مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتنـد: «مـا گواهی می دهیم که تو پیـام خـدا را ابلاـغ کردی و از پنـد دادن مـا و کوشـش در راه وظیفه، دریغ ننمودی، خدای به تو پاداش نیک عطا فرماید!»

سپس فرمود: «آیـا به یگانگی خداونـد و این که محمّـد بنـده و فرسـتاده اوست، گواهی می دهیـد؟ و این که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و این که مردگان را خدا بر می انگیزد، و این ها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟»

همگان گفتند: «آری! به این حقایق، گواهی می دهیم.»

پیامبرصلی الله علیه وآله عرض کرد: «خداوندا! گواه باش».

پس، با تأکید فرمود: «همانا من در انتقال به سـرای دیگر و رسـیدن به کنار حوض، بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید؛ پهنای حوض من به مانند مسافت بین «صنعا»

و «بصری» است، در آنجا به شماره ستارگان، قدح ها و جام های سیمین، وجود دارد. بیندیشید و مواظب باشید، که من پس از خودم دو چیز گران بها و ارجمند در میان شما می گذارم، چگونه رفتار می کنید؟»

در این موقع، مردم بانگ برآوردند: یا رسول اللَّه! آن دو چیز گران بها چیست؟

فرمود: «آنچه بزرگ تر است کتاب خداست، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن، در دست شماست. بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید. آنچه کوچک تر است، عترت من می باشد. همانا، خدای دانا و مهربان، مرا آگاه ساخت، که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ من این امر را از خدای خود، درخواست نموده ام، بنابراین بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید، که هلاک خواهید شد».

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود، به حدّی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. مردم او را دیدند و شناختند.

رسول اللَّه صلی الله علیه وآله این گونه ادامه داد: «ای مردم! کیست که بر اهل ایمان از خود آن ها سزاوارتر باشد؟»

مردم گفتند: «خدای و رسولش دانا ترند.»

فرمود: «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و بر آن ها از خودشان اولی و سزاوارترم. پس هر کس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود.»

و بنا به گفته احمد بن حنبل (پیشوای حنبلی ها)، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار نمود. سپس دست به دعا گشود و گفت:

«بارخدایا! دوست بدار، آن که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد. یاری فرما یاران او را و خوارکنندگان او را خوارگردان. او را معیار، میزان و محور حقّ و راستی قرار ده».

آن گاه پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «باید آنان که حاضرند، این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ کنند.»

قبل از پراکنده شدن جمعیت، امین وحی، این آیه را بر پیامبرصلی الله علیه وآله نازل نمود: «أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِيناً»؛(۱) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» در این موقع پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اللَّه اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من.»

جمعیت حاضر، از جمله بعضی از بزرگان حاضر که بعداً خلافت را از آن خود دانسته به امیرالمؤمنین، این گونه تهنیت گفتند: «مبارک باد! مبارک باد! بر تو ای پسر ابی طالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی».(۲)(۳)

ابن عباس گفت: «به خدا سوگند، ولایت علی علیه السلام بر همه واجب گشت».

حسّان بن ثابت گفت: «یا رسول اللَّه! اجازه فرما تا درباره علی علیه السلام اشعاری بسرایم» پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «بگو با میمنت و برکت الهی.» در این هنگام، حسّان برخاست و چنین گفت: «ای گروه بزرگان قریش!

۱- ۱۸۴. سوره مائده، آیه ۶.

۲- ۱۸۵. المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۱۲، ص ۷۸، ح ۱۲۱۶۷، مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۱۸۰۱۱.

۳- ۱۸۶.

در محضر پیامبر اسلام، اشعار و گفتار خود را درباره ولایت، که مسلّم گشت بیان می نمایم.» و این گونه اشعار خود را سرود:

يناديهم يوم الغدير نبيّهم

بخم فاسمع بالرسول مناديا(۱)

«ندا داد در روز غدیر خم پیامبرشان، پس به ندای رسول گوش فرا دهید».

تا آخر اشعار.

اجمالی از واقعه غدیر را که همه امت اسلامی، بر وقوع آن اتفاق دارند، بیان نمودیم. شایان ذکر است که در هیچ جای جهان، واقعه و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات، ذکر نشده است.

۱- ۱۸۷. الغدیر، ج ۱، ص ۳۱-۳۶.

عواقب انکار نصّ بر امام علی علیه السلام

عواقب انکار نصّ بر امام علی علیه السلام

اکثر مسلمانان بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله از نصّ ایشان اعراض نموده و آن را انکار کرده یا به فراموشی سپردند، در حالی که قرآن مردم را به متابعت از آن دعوت کرده بود، و در نتیجه گرفتار مشکلات و مصیبت های فراوانی شدند.

۱ - خداوند متعال می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا للَّهِ و لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ»؛(۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که شما را حیات می بخشد».

۲ - و نیز می فرماید: «وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ و لا مُؤْمِنَهٍ إِذا قَضَی اللَّهُ و رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ و مَنْ یَعْصِ اللَّهَ و رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً»؛(۲) «هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بداند، اختیاری [در برابر فرمان خدا]داشته باشد، و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند به گمراهی آشکار گرفتار شده است».

۳ - و نیز می فرماید: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشآءُ و یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ

۱- ۱۸۸. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲- ۱۸۹. سوره احزاب، آیه ۳۶.

الْخِیَرَهُ»؛(۱) «پروردگار تو هر چه می خواهد می آفریند، و هرچه بخواهد برمی گزیند، آنان [در برابر او]اختیاری ندارند».

اعتراف اهل سنت به عواقب انکار نص

اعتراف اهل سنت به عواقب انکار نص

طبیعی به نظر می رسد که انکار نصّ شرعی و الهی بر امام معصوم و واگذاری آن بر امّت، دارای عواقب و خطراتی خواهد بود که از روشنفکران اهل سنت نیز پوشیده نمانده است. اینک به نقل برخی از عبارات آن ها می پردازیم:

۱ - دکتر احمد محمود صبحی

او می گوید: «نحوه فکر اهل سنت در مسئله سیاست و اصول حکم، یا به تعبیری جامع تر نظام بیعت، بسیاری از چالش ها را ایجاد نمود. سه خلیفه اوّل هر کدام به طریقی بر خلاف طریق دیگری حکم کردند، حال چگونه ممکن است که رأی اسلام را از عملکرد گوناگون آنان استنباط کرده و جمهور مسلمین بر آن اتفاق داشته باشند».(۲)

او نیز می گوید: «هنگامی که معاویه به فکر افتاد تا خلافت را بعد از خودش برای فرزندش یزید به ارث گذارد، در نظام اسلامی بدعت گذارده و در آن تقلید جدیدی ایجاد نمود که با آن، سنت سلف را تغییر داد، و خلافت را شبیه پادشاهان فارس و بیزنطی ها نمود، و خلافت را - آن گونه که جاحظ گفت - به پادشاهی قیصر و کسری تبدیل نمود».(۳)

او نیز می گوید: «هر چه که به اسم اسلام از تسلّط و زور در عصر

۱- ۱۹۰. سوره قصص، آیه ۶۸.

۲- ۱۹۱. نظریه الامامه لدی الشیعه الاثنی عشریه، ص ۵۰۱.

۳- ۱۹۲. النظم الاسلامی نشأتها و تطوّرها، ص ۲۶۷.

خلفا جائر اتفاق افتاد، دین خدا از آن متبرّی است، و گناه آن تا روز قیامت به گردن کسانی است که چنین حکومتی داشتند».(۱)

۲ – جاحظ

او در عین حال که از طرفداران عثمان است به روش معاویه در حکومت داری اعتراض کرده و می گوید: « ... معاویه در حکومت طریقه استبداد را پیش گرفت، و بر بقیه اعضای شورا و بر جماعت مسلمین از انصار و مهاجرین در سالی که آن را «سال جماعت» نامیدند، استبداد به خرج داد؛ سالی که سال جماعت نبود بلکه سال تفرقه و قهر و جبر و غلبه بود. سالی که در آن، امامت به پادشاهی کسروی منتقل شد و خلافت، منصبی قیصری گشت ... ».(۲)

۳ – ابن قتیبه

او می گوید: «جهمیّه و مشبّهه در تأخیر علیّ – کرّم اللَّه وجهه – غلوّ کرده و حقّش را ضایع کردند و در گفتار خود لجاجت به خرج دادند، گرچه تصریح به ظلم خود نکردند و خون او را بدون حقّ و از روی تعدّی بر زمین ریختند ... و او را به جهت جهل شان از امامت امامان خارج کرده و در جمله امامان فتنه گر قرار دادند، و بر خلافت او به جهت اختلاف مردم اسم خلافت نگذاشتند و در عوض یزید بن معاویه را به جهت اجماع مردم بر او مستوجب خلافت دانستند ... ».(۳)

۴ – مقریزی

او می نویسد: «خدا و رسولش راست گفته اند که بعد از رسول خداصلی الله علیه وآل

۱– ۱۹۳. همان، ص ۲۷۹.

۲– ۱۹۴. رسائل جاحظ، ص ۲۹۲–۲۹۷، رساله یازدهم.

۳– ۱۹۵. الاختلاف فی اللفظ و الردّ علی الجهمیّه و المشبّهه، ص ۴۷–۴۹.

خلفایی خواهند آمد که به هدایت و دین حقّ قضاوت نمی کنند و سنت های هدایت را تبدیل می نمایند ... ».(۱)

۵ – ابن حزم ظاهری

او می گوید: «یزید فرزند معاویه در اسلام آثار قبیحی را از خود به جا گذارد؛ اهل مدینه و بزرگان قوم و بقیه صحابه را در روز حرّه در آخر دولتش به قتل رسانید، و حسین و اهل بیتش را در اول دولتش به قتل رسانید. و ابن زبیر را در مسجدالحرام محاصره کرد و حرمت کعبه و اسلام را بر پا نداشت ... ».(۲)

او همچنین در «المحلّی» می گوید: «پادشاهان بنی امیه تکبیر را در نماز اسقاط کردند و خطبه نماز عید فطر و قربان را مقدم داشتند تا آن که این مطلب بر روی زمین پخش شد. لذا صحیح است که بگوییم عمل هیچ کس به جز رسول خدا حجّت نیست».(۳)

۶ – ابو الثناء آلوسی

او در تفسیر آیه شریفه: «وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتی أَرَیْناکَ إِلاَّ فِتْنَهً لِلنَّاسِ و الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ و نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیاناً کَبِیراً»؛(۴) «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین (شجره) درخت نفرین شده را که در قرآن ذکر کرده ایم. ما آن ها را بیم داده [و انذار] می کنیم، اما جز طغیان عظیم، چیزی بر آن ها نمی افزاید!»

روایاتی از ابن جریر، از سهل بن سعد، و از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در «الدلائل» و ابن عساکر از سعید بن مسیّب،

۱– ۱۹۶. النزاع و التخاصم، ج ۱۲، ص ۳۱۵–۳۱۷.

۲– ۱۹۷. جمهره انساب العرب، ص ۱۱۲.

۳– ۱۹۸. المحلّی، ج ۱، ص ۵۵.

۴– ۱۹۹. سوره اسراء، آیه ۶۰.

و روایت ابن ابی حاتم از یعلی بن مرّه و از ابن عمر، درباره خواب پیامبرصلی الله علیه وآله نقل کرده که بنی امیه از منبر او همانند بوزینه بالا می رفتند. این خواب بر او دشوار آمد و خداوند این آیه را نازل کرد ... (۱)

۷ - دکتر طه حسین مصری

او در کتاب «مرآه الاسلام» می گوید: « ... خداوند مکه را در قرآن حرمت داده و نیز مدینه پیامبرصلی الله علیه وآله را محترم شمرده است؛ ولی بنی امیه مدینه و مکه را مباح کردند. از یزید بن معاویه شروع شد که او سه بار مدینه را مباح کرده، غارت نمود. عبدالملک بن مروان نیز به حجاج بن یوسف اجازه داد تا مکه را مباح گرداند و چه جنایاتی که در آنجا انجام داد. همه این ها برای این بود که بلاد مقدّس برای فرزندان ابوسفیان و بنی مروان خاضع گردد. ابن زیاد با امر یزید بن معاویه، کشتن حسین و فرزندان و برادرانش و به اسارت گرفتن دختران رسول خداصلی الله علیه وآله را مباح کرد ... مال مسلمانان ملک خلفا شد و آن گونه که دوست داشتند انفاق می نمودند، نه آن گونه که خدا دوست می داشت ... ».(۲)

او همچنین می گوید: «طغیان و سرکشی، اصلی از اصول حاکم بین شرق و غرب عالم شد. زیاد و فرزندانش در روی زمین فساد می کردند تا حکومت را برای بنی امیه قرار دهند، و بنی امیه برای آنان این فساد را مباح کرده بود. و حجّاج بعد از زیاد و فرزندش وارد عراق شد و عراق را پر از شرّ و منکر نمود».(۳)

۱- ۲۰۰. تفسیر آلوسی، ذیل آیه.

۲- ۲۰۱. مرآه الاسلام، ص ۲۶۸-۲۷۰.

۳- ۲۰۲. همان، ص ۲۷۲.

او همچنین در کتاب «الفتنه الکبری» می گوید: «علیّ نزدیک ترین مردم به پیامبرصلی الله علیه وآله بود. او تربیت شده پیامبرصلی الله علیه وآله و جانشین او بر ودیعه اش بود. او به حکم عقد اخوّتی که با پیامبر بسته بود برادر او بود. او داماد پیامبرصلی الله علیه وآله و پدر ذرّیه رسول صلی الله علیه وآله بود. او صاحب پرچم پیامبرصلی الله علیه وآله و جانشین او در بین اهل بیتش بود. و به نصّ حدیث نبوی منزلتش نزد پیامبر، همانند منزلت هارون نزد موسی است. اگر تمام مسلمانان چنین می گفتند و به حکم این مطلب علیّ را انتخاب می نمودند، هرگز از حقّ دور نمی شده و منحرف نمی شدند ...

و همه چیز نشانگر کاندیداتوری علی بر خلافت بود ... خویشاوندی او با پیامبرصلی الله علیه وآله، سابقه او در اسلام، جایگاه او در بین مسلمین، بلاهای حسنی که در راه خدا کشیده، و سیره او که هرگز در آن انحراف و اعوجاج نبوده است و شدّتش در دین و فقاهت و فهمش نسبت به کتاب و سنت و استقامت رأیش، همگی زمینه ساز امامت و خلافت او بود ... بنی هاشم از امر خلافت به طور عمد دور شدند و قریش بودند که آنان را چنین کردند؛ زیرا از آن می ترسیدند که برای بنی هاشم جماعتی جمع شود، و نمی خواستند که خلافت به دست قبیله ای دیگر غیر از قبیله خودشان قرار گیرد».(۱)

دکتر می گوید: «هر چه مردم می خواهند درباره معاویه بگویند، ولی او فرزند ابوسفیان رهبر مشرکان در جنگ احد و خندق است. او فرزند هند است که باعث قتل حمزه بود، که شکم او را دریده و جگر او را بیرون آورد، امری که نزدیک بود پیامبر به جهت آن جان تهی کند ... ».(۲)

۱- ۲۰۳. الفتنه الکبری، ج ۱، ص ۱۵۲.

۲- ۲۰۴. همان، ج ۲، ص ۱۵.

۸ – مورّخ مشهور سید امیر علی هندی

«حکومت بنی امیه تنها اصول خلافت و تعلیمات آن را تغییر نداد، بلکه حکومت آنان منجرّ به واژگون شدن اساس مبدأ اسلام شد».(۱)

او در جایی دیگر می گوید: «با به دست گرفتن خلافت توسط معاویه در شام حکومت بت پرستی سابق باز گشته و جای دمکراسی اسلامی را گرفت ... ».(۲)

و در جایی دیگر می گوید: «و این چنین بت پرستی مکه بازگشته و سر از شام درآورد».(۳)

او همچنین می گوید: «بنی امیه به جز عمر بن عبدالعزیز، اهل بت پرستی بوده و به مراعات نکردن شرع و ارکان دین مباهات می کردند؛ همان دینی که اعتراف به داشتن آن می کردند ... آنان کرسی خلافت را با جرایم دو چندان خود ملوّث نمودند و در دریاهای خون غوطه ور ساختند ... ».(۴)

۹ – دکتر احمد امین مصری

وی در کتاب «ضحی الاسلام» می گوید: « ... نظر اهل سنت به خلافت متعادل تر و قوی تر و نزدیک تر به عقل است! گر چه باید آنان را مؤاخذه شدید نمود بر این که نظریه خود را به طور محکم و قوی پیاده نکردند، آنان از امامان خود به طور صریح انتقاد نکردند، و هنگامی که ظلم نمودند در مقابلشان نایستادند، و هنگامی که ستم کردند آنان را در راه مستقیم قرار ندادند، و احکامی که بتواند

ص:۱۰۳

۱- ۲۰۵. مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی، ص ۶۳.

۲- ۲۰۶. روح الاسلام، ص ۲۹۶.

۳- ۲۰۷. همان، ص ۳۰۰.

۴- ۲۰۸. همان، ص ۳۰۱.

جلوی ظلم خلیفه بر امت را بگیرد وضع نکردنـد، بلکه در مقابل آن ها تسـلیمی داشـتند که ناخوشاینـد بود، و لـذا آنان بزرگ ترین جنایت را بر امت وارد ساختند».(۱)

او نیز در کتـاب «یوم الاسـلام» می گویـد: «رسول اسـلام در آن مرضـی که بـا آن از دنیا رحلت نمود، اراده کرد که متولّی امر مسـلمین بعد از خود را تعیین کند آنجا که بنابر نقل صحیحین فرمود: بیاورید تا نامه ای بنویسم که بعد از من گمراه نشوید ... ولی آنـان امر خلافـت را برای هر کسـی از مسـلمانان که قصـد داشـته باشـند قرار می دهنـد، و لـذا تا این زمان در امر خلافت اختلاف وجود دارد. اسـلام در عصـر رسول خداصـلی الله علیه وآله قوی و متین بود، ولی چون از دنیا رحلت نمود معرکه های خانمان سوز شروع شد».(۲)

او همچنین می گویـد: «از مظـاهر خلاف، اختلافی بود که صـحابه در مورد متولّی امر خلافت بعـد از رسول خداصـلی الله علیه وآله پیـدا کردند، و این خود ضـعف لیاقت آن ها را می رساند؛ زیرا قبل از آن که پیامبرصـلی الله علیه وآله دفن شود اختلاف نمودند ... ».(۳)

او همچنین در کتـاب «فجر الاسـلام» می نویسـد: «چون بنی امیه خلافت را به دست گرفتنـد، عصبیت هماننـد عصـر جاهلیت به حال خود بازگشت».(۴)

۱۰ – دکتر علی سامی نشار

او می گوید: « ... خلیفه دمشق گوش هایش در جاهلیت اولی از

۱- ۲۰۹. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۲۵.

۲- ۲۱۰. یوم الاسلام، ص ۴۱.

۳- ۲۱۱. همان، ص ۵۳.

۴- ۲۱۲. فجر الاسلام، ص ۷۹.

صوت کنیزان و آواز خوانـان و آلاـت لهو و لعب پر شـده بود. او به طور علنی و مخفیـانه مرتکب گناه می شـد ... و فحشاء را بین مردم گسترش می داد ... ».(۱)

او نیز می نویسـد: «ابوسـفیان عقیـده کفر آمیزش را هنگامی که عثمان بن عفان به حکومت رسـید ابراز داشت، آنجا که گفت: حکومت بعـد از تیم وعـدی به شـما رسـید، پس بهماننـد توپ آن را دست به دست کنیـد و میـخ هـای آن را در بنی امیه قرار دهیـد؛ زیرا خلافت ملك و حکومت است و من نمی دانم که بهشت و دوزخی باشـد.(۲) و عثمـان گر چه او را طرد نمود ولی چیزی نگـذشت فکر نکنم که ریسـمان هـای این خـانواده کـافر بر جایگـاه هـای خلاـفت قرار گرفت، و زمانی که این خانواده متولّی امر حکومت شدند نفس های مسموم آن ها در بیشتر احیان ظاهر شد».(۳)

او نیز می گویـد: «من معاویه را از سمّ دادن به حسن – علیه السـلام – تبرّی نمی کنم؛ زیرا این مرد اصـلاً مسـلمان نبود، بلکه به تمام معنای کلمه جاهلی بود که اسـتعداد ارتکاب هر گونه گناهی در راه فرزنـدش یزیـد را داشت. این مردی که آزاد شده در فتـح مکه بـود مُرد بعـد از آن که برخی از بزرگـان صـحابه؛ همچـون حجر بن عـدی و اصـحابش را به نحو مرگ صـبر به قتل رسانیـد. او مُرد بعـد از آن که از مردم برای فرزندش یزید بیعت گرفت، و لذا امر خلافت به پادشاه جاهلی منتقل شد که با آن آل معاویه خلافت را یکی پس از دیگری به ارث

۱- ۲۱۳. نشأه الفکر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۹.
۲- ۲۱۴. النزاع و التخاصم، ص ۳۱.
۳- ۲۱۵. نشأه الفکر الفلسفی فی الاسلام، ج ۱، ص ۱۹۸.

بردند».(۱)

۱۱ – عباس محمود عقّاد

او در کتاب خود «معاویه فی المیزان» می نویسـد: «قیام دولت بنی امیه بعد از عصـر خلافت، حادثه ای عظیم و پرخطر در تاریخ اسلام و تاریخ عالم بود».(۲)

طبری مـدرکی را از سـعید بن سویـد نقل می کنـد که معاویه خطاب به مردم گفت: «من با شـما نجنگیدم تا روزه داشـته، نماز خوانـده، حجّ به جا آورده و زکات دهید؛ زیرا من می دانم که شـما این اعمال را انجام می دهید، ولی من با شـما قتال کردم تا امیر بر شما گردم».(۳)

۱۲ – دکتر محمود خالدی، استاد دانشگاه یرموک، اردن

او می نویسد: «بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله نظام خلافت به طور جدیدی ظهور پیدا کرد ... و باب اجتهاد در آن راه پیـدا نمود. نحوه خلافت مورد بحث و جـدل و اجتهـاد بین عموم مسـلمین قرار گرفت، و آرا و نظریـات متعـددی حول آن پدیـد آمـد و فرقه هـا و جمـاعت های سیاسـی و دینی بر محور شـکل گیری خلافت و طریقه اختیار خلیفه و خانه ای که از آن اختیار می شود پدید آمد، و این اختلاف منجرّ به ظهور شکل ها و نمونه های مختلفی از خلافت شد ... ».(۴)

این مشکلات و اختلافات، همه از عوارض و آثار انکار نصّ بر امامت اهل بیت و در رأس آنان علی بن ابی طالب بوده است.

۱۳ – مصطفی رافعی، دکترای حقوق در دانشگاه پاریس

۱- ۲۱۶. همان، ج ۲، ص ۴۶.

۲- ۲۱۷. معاویه فی المیزان، ج ۳، ص ۵۴۲.

۳- ۲۱۸. همان، ص ۶۱۱، به نقل از طبری.

۴- ۲۱۹. الاصول الفکریه للثقافه الاسلامیه، ج ۳، ص ۱۶.

او درباره عصر بنی امیه می گوید: «در این عصر شما انقلابی گسترده، بلکه ریشه ای در تطبیق خلافت به عنوان نظام حکومتی مشاهده می کنید. حکومتی که از جوهر اولش به عنوان یک عمل دینی دور شده است. در این عصر بود که خلیفه برای خود کاخ می سازد، و سریر انداخته و شرطه برپا می دارد ... در این عصر است که معاویه سنّت جدیدی را به راه انداخته است و برای پیاده کردن و تثبیت آن تمام حیله ها را به کار گرفته، تا این نظام بین عموم مسلمانان مورد متابعت قرار گیرد».(۱)

۱۴ – محمّد رشید رضا

او در تفسیر «المنار» می نویسد: « ... چگونه بنی امیه حکومت اسلام را فاسد نمود و قواعد آن را خراب کرد، و برای مسلمانان حکومت شخصی ابدی جعل نمود، پس وزر آن و وزر هر کس که به آن عمل کرده و عمل می کند تا روز قیامت بر گردن او است».(۲)

۱۵ – سیّد قطب

او می گوید: «چون بنی امیه آمدند و خلافت اسلامی، سلطنتی خانوادگی و دائمی در بنی امیه شد، این موضوع از وحی و دستورات اسلام نبود، بلکه از تعلیمات جاهلیت بود که درخشندگی روح اسلامی را خاموش کرد».(۳)

او نیز می گوید: «عثمان به سوی رحمت پروردگارش رفت، ولی دولتی اموی را برای بعد از خودش با تمهیداتی که خصوصاً در شام فراهم کرد، برپا گذاشت. و نیز با عنایت به افکار اموی که با روح

۱- ۲۲۰. مصطفی رافعی، الاسلام نظام انسانی، ص ۳۰.

۲- ۲۲۱. تفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۸.

۳- ۲۲۲. العداله الاجتماعیه، سیّد قطب، ص ۱۵۴.

اسلام سازگاری نداشت حکومت موروثی را تأسیس نمود».(۱)

او در جای دیگر می گوید: «دائره اسلام بعد از آن گسترش یافت، ولی بدون شک از روح تهی شد. و اسلامِ گسترش یافته در صورتی که از روح تهی باشد چه ارزشی دارد؟ و اگر قوّتی که در طبیعت این دین نهفته است نبود و نیز فیضی که در بنیه روحی آن است نمی بود به طور حتم در ایام خلافت بنی امیه کافی بود که اسلام به طور کلّ نابود گردد و آخرین لحظات حیات خود را طیّ کند».(۲)

او نیز می گوید: «این تصور نسبت به حقیقت حکومت داری تا حدودی بدون شک در عهد عثمان تغییر پیدا کرد. از بدی طالع او این که عثمان در سنین پیری به خلافت رسید، و لذا نسبت به مسلمات اسلام نقطه ضعف از خود نشان داد. و در مقابل کید مروان و کید امیه که در پناه او انجام می دادند اراده اش برای مقابله با آنان ضعیف بود. عثمان همّتش این بود که امامی باشد که به او آزادی تصرف در اموال مسلمین به بذل و بخشش داده شده است. عثمان در پاسخ به اعتراض منتقدین خود در اعمال این سیاست می گفت: «اگر من چنین نکنم پس در چه چیزی امام شمایم؟!».

همان گونه که همّ او این بود که در مسلّط نمودن بنی معیط و بنی امیه از نزدیکانش بر گردن مردم آزاد باشد، که در بین آنان حَکَم، تبعید شده رسول خداصلی الله علیه وآله بود، به مجرد این که حقّ او است که اهلش را اکرام کرده و به آنان نیکی کند و حقوقشان را مراعات نماید».(۳)

۱- ۲۲۳. همان، ص ۱۶۱.

۲- ۲۲۴. العداله الاجتماعیه، ص ۱۹۴.

۳- ۲۲۵. العداله الاجتماعیه، ص ۱۸۶.

او در جایی دیگر می گوید: «عثمان از بیت المال مسلمین به همسر دخترش حارث بن حکم در روز عروسی اش دویست هزار درهم بخشید. چون صبح شد زید بن ارقم خزینه دار اموال مسلمین در حالی که حزن در صورتش نمایان و چشمانش اشکبار بود به نزد عثمان آمد و از او خواست که از ادامه کارش او را عفو کند.

چون عثمان از سرّ قضیه آگاه شد که به جهت بخشش به دامادش از اموال مسلمین ناراحت شده است با تعجب به او گفت: ای فرزند ارقم! آیا به جهت این که من به رحمم صله داده ام گریه می کنی؟ آن مردی که روح اسلام را درک کرده بود به او گفت: نه ای امیرمؤمنان! بلکه گریه ام بدین جهت است که گمان می کنم تو این مال را در عوض آنچه در راه خدا در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله انفاق کرده ای برداشتی. به خدا سوگند! اگر صد درهم به او داده بودی باز هم زیاد بود.

عثمان از این که این شخص قلبش به این اندازه گسترش و طاقت ندارد که ببیند از اموال مسلمین به اقوام خلیفه مسلمین داده می شود، به او گفت: کلید ها را رها کن ای فرزند ارقم؛ زیرا ما کسی غیر تو را به زودی برای این کار خواهیم یافت».(۱)

او در جایی دیگر می گوید: «مثال ها درباره سیره و روش عثمان در بی عدالتی ها بسیار است. به زبیر یک روز ششصد هزار داد، و به طلحه دویست هزار. و به مروان بن حکم خمس خراج افریقا را بخشید. و چون به جهت این رفتارش گروهی از صحابه و در رأس آنان علی بن ابی طالب او را اعتراض و سرزنش کردند در جواب

۱- ۲۲۶. العداله الاجتماعیه، ص ۱۵۹.

گفت: برای من قـوم و خـویش و رحم است. بـاز بر او انکـار کردنـد و از او پرسـیدند: مگر برای ابوبکر و عمر، خویش و رحم نبوده است؟ او در جواب گفت: ابوبکر و عمر در منع از اقوام شان مورد محاسـبه قرار می گیرنـد و من در عطا کردن به اقوامم. بعد از آن، صحابه در حالی که غضبناک بودند از نزد او برخاستند».(۱)

این مشـکلات همه از انکـار نصّ الهی بر امـامت و خلافت خلیفه مسـلمین صورت گرفت. اگر مسـلمانان نصّ بر امامان بعـد از رسول خداصلی الله علیه وآله را انکار نمی کردنـد هرگز به این مصـیبت ها گرفتار نمی شدنـد، مصـیبت هایی که علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده و از آن ها گله دارند، مصیبت هایی که هرگز جامعه شیعی به جهت پیروی از اهل بیت علیهم السلام به آن مبتلا و گرفتار نشد.

ص:۱۱۰

۱- ۲۲۷. العداله الاجتماعیه، ص ۱۸۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹